

قیام مردم رشت در سال ۱۳۰۵ شمسی در زمان رضاشاه شرح مبارزات مرحوم آیت الله شیخ محمدباقر رسولی رشتی

میثم عبداللهی

چکیده

آیت الله شیخ محمدباقر رسولی رشتی از علما و مجتهدین صاحب نام گیلان در اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی بود. ایشان در حوزه علمیه نجف نزد مراجع تقلید و بزرگان بسیاری درس خواند و به اجتهاد رسید. در پایان تحصیلات، به رشت بازگشت و به تدریس علوم حوزوی و تبلیغ دین پرداخت. او در مسجد بادی الله رشت نماز جماعت اقامه می کرد و به درد دل مردم گوش می داد. در زمان نهضت اسلامی جنگل از دوستان میرزا کوچک و از مجتهدین طرفدار نهضت بود که از نهضت حمایت کرد. همزمان با شهادت میرزا کوچک و آغاز گسترش یافتن دامنه دیکتاتوری رضاخان بر ایران، بسیاری به کنج عزلت خزیدند و ادامه مبارزه سخت شد. ولی آیت الله رسولی در میانه میدان ایستاد و به طور جدی به مقابله با کژی ها پرداخت. ایشان، تیغ تند اعتراضات خود را به دربار و اطرافیان معطوف کرد و مبارزاتش را دنبال کرد. وی در دوره ششم مجلس شورای ملی کاندیدا شد تا مبارزات را از داخل رژیم یعنی از تریبون مجلس شورای ملی پیگیری کند. اما خواست رژیم رضاشاه و نیز کنسولگری انگلیس بر





رای نیابوردنش بود؛ پس این انتخابات به صحنه کارزار بزرگ مردم رشت به رهبری آیت‌الله رسولی با عامل وقت رضاشاه در گیلان یعنی فضل‌الله زاهدی بدل شد. این درگیری از ابتدای سال ۱۳۰۵ شروع شد و تا پایان این سال ادامه داشت و در سطح ملی این رژیم را به چالش کشید و در نهایت با درگیری خونینی به پایان رسید.

بعد از این آیت‌الله رسولی مدت‌ها در تبعید و زیر نظر قرار داشت. بعد از آن به اجبار به تهران رفت و در آنجا ساکن شد. ایشان در زمان نهضت ملی نفت به رهبری آیت‌الله کاشانی، بار دیگر کاندیدای مجلس شد ولی باز مثل قبل، خواست دربار بر خواست مردم چربید. ایشان در مدت عمرش هرگز از مبارزه دست نکشید و همیشه برای احیای اسلامی تلاش می‌کرد.

کلیدواژه‌ها: شیخ محمدباقر رسولی رشتی، شیخ علی علم‌الهدی، میرزا احمدخان عمارلویی، قیام مردم رشت، جنبش‌های اجتماعی معاصر، روحانیون مبارز، حکومت پهلوی.

مقدمه

تاریخ معاصر ایران مملو از شخصیت‌هایی است که برای کشور و دینشان افتخار آفریدند. جنبش تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت جنگل، نهضت ملی شدن صنعت نفت، فداییان اسلام و نهضت امام خمینی (ره) از بزرگ‌ترین نهضت‌های اسلامی معاصر هستند. اما مبارزات اسلامی مردم ایران منحصر به همین چند قیام نشد بلکه مردم مسلمان ایران به رهبری روحانیون پاک‌باخته هر زمان که کوچک‌ترین مجالی فراهم می‌شد و هر مکانی که موقعیتی را مناسب می‌دیدند قیام می‌کردند و برای خلع ید استعمارگران و رژیم‌های وابسته، تلاش می‌کردند.

دوران پادشاهی رضاشاه تاریک‌ترین دوران تاریخ معاصر است. در این دوران ملت ایران زیر سیطره جریان غرب‌زده‌ای قرار داشت که می‌خواست با زور، سکولاریسم را بر ایران حاکم کند. حوزه‌های علمیه در این دوران به سختی تنفس می‌کردند. خشونت دیکتاتور به حدی بود که کمتر کسی به خود جرئت قیام می‌داد و کمتر مخالفتی بود که از سرکوب رژیم در امان می‌ماند و به مرحله قیام و مخالفت علنی می‌رسید. در این ایام هم معدود علما و مجتهدینی بودند که در نقاط مختلف کشور، علم مقابل با رضاخان را بلند کردند و دست به قیام زدند. از این میان می‌توان به آیت‌الله شیخ محمدباقر رسولی اشاره کرد که در مقابل مظاهر بی‌دینی شجاعانه می‌ایستاد. ایشان در سال ۱۳۰۵ دست به قیامی مردمی در شهر

فضای گیلان بعد از سال‌ها فعالیت پیشروانه در مشروطه و هفت سال مبارزه در نهضت جنگل، سرتاسر آماده انقلاب و قیام بود. رضاخان بعد از به شهادت رساندن میرزا کوچک، زبده‌ترین نیروهایش را برای سرکوبی بقایای نهضت جنگل و علمای مبارز به کار گرفت. او ابتدا علی‌اکبر درخشانی را راهی گیلان کرد و سپس در ۲۰ دی ۱۳۰۱ محمدحسین آیرم را به گیلان فرستاد که چند سال بعد به ریاست شهربانی کل کشور رسید. از سال ۱۳۰۴، فضل‌الله خان بصیردیوان ریاست تیپ مستقل شمال و فرمانداری رشت را بر عهده گرفت که عملاً ریاست گیلان بر عهده‌اش بود

رشت زد و ده‌ها هزار نفر از مردم در حمایت از ایشان به صحنه مبارزه پای گذاشتند. این قیام که یک سال به طول انجامید با وحشی‌گری سرکوب شد ولی تأثیراتش از بین نرفت و همانند سایر قیام‌هایی که در این دوره اتفاق افتادند، مقدمه‌ای برای پیروزی انقلاب اسلامی شد. تلاش بزرگانی مانند آیت‌الله رسولی و آیت‌الله شیخ علی علم‌الهدی برای تشکیل حکومت دینی در زمان نهضت جنگل و بعد در زمان پهلوی‌ها، به رشد فکری مردم ایران انجامید تا جایی که در بهمن ۱۳۵۷ این انقلاب روحی در مردم ایران به اوج خود رسید و انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید. اما قیام آیت‌الله رسولی مانند بسیاری از خردادهای دوران معاصر، مورد بغض جریان روشنفکری که سر در آخور

دیکتاتوری رضاخان داشت قرار گرفت و چه در زمان وقوع این جنبش و چه بعد از آن، با کینه‌توزی از آن یاد کردند.

این مقاله به شرح زندگی و مبارزات آیت‌الله رسولی می‌پردازد و درصدد است تا یکی از زیباترین قسمت‌های مبارزات اسلامی مردمی ایران را در تاریخ‌ترین برهه‌های تاریخ معاصر به تصویر بکشد.

آیت‌الله شیخ محمدباقر رسولی در رشت متولد شد. او وارد دروس حوزوی شد و مقدمات و بخشی از سطوح را در رشت فرا گرفت. سپس به نجف اشرف هجرت کرد تا درس را در آن دیار کامل کند. از اساتید معروفش می‌توان به آیات آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی طباطبایی، شیخ‌الشریعه اصفهانی و میرزای نائینی اشاره کرد. او در نجف به مقام اجتهاد نائل شد.^۱

۱. حسن شمس‌گیلانی، تاریخ علما و شعرای گیلان (مختصری از شرح حال رجال گیلان)، تهران، کتابفروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۲۷، ص ۱۲۸؛ صادق احسان‌بخش، دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، رشت، صادقی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۵؛ تاریخ ولادت آیت‌الله رسولی در جایی درج نشده ولی طبق شواهد می‌توان گفت که ایشان متولد حدود سال ۱۲۶۰ش (۱۲۹۸ق) بوده است.

او در حدود سال ۱۲۹۵ یعنی در اواسط نهضت جنگل که دو سال از شروع آن گذشته بود به گیلان بازگشت و در مسجد «بادی‌الله»^۱ که تازه ساخته شده بود به اقامه نماز جماعت پرداخت. وی در رشت سطوح بالایی از دروس حوزوی را تدریس می‌کرد. سال‌ها بعد نزد بسیاری از علمای گیلان، تقریرات درس آیت‌الله رسولی دیده می‌شد که نشان از مقام بالای علمی آیت‌الله رسولی داشت. او علاوه بر اینکه استادی برجسته بود، سخنوری بلیغ نیز بود.^۲ از نزدیک‌ترین دوستان وی در رشت آیت‌الله شیخ یوسف نجفی جیلانی^۳ را می‌توان نام برد که هر دو در داشتن روحیه انقلابی و مقابله صریح با ظلم و انحراف مشترک بودند.^۴

اولین فعالیت‌های مبارزاتی

آیت‌الله رسولی در زمان نهضت جنگل به طور جدی به حمایت از میرزا کوچک پرداخت. او از سال‌ها قبل با میرزا کوچک و افکارش آشنایی داشت. تاریخ‌نگاران نام آیت‌الله رسولی را در زمره کسانی که در تقویت «هیئت اتحاد اسلام»- که هسته فکری نهضت جنگل

۱. مسجدی در محله بادی‌الله رشت است. این مسجد ابتدا به نام «بدیع‌الله» سید بزرگواری که در این مسجد مدفون است نامیده می‌شد اما بر اثر کثرت استعمال، امروزه به صورت «بادی‌الله» خوانده می‌شود. احداث این مسجد در سال ۱۳۴۴ق (مطابق ۱۳۰۴ش) بوده است ولی پیش از این بقعه و تکیه‌ای وجود داشت که بسیار کوچک بود. امام جماعت‌های این مسجد از ابتدا تا به امروز به این شرح می‌باشند: آیت‌الله شیخ باقر رسولی، حجت‌الاسلام اسدالله اخوان، حجت‌الاسلام ابوالقاسم بلخی، حجت‌الاسلام عبدالحسین منعم. (منوچهر ستوده، *از آستار تا استارباد*، تهران، آگاه، ج ۱، ۱۳۷۴، ص ۲۸۸-۲۸۷؛ ه. ل. رابینو، *ولایات دارالمرزا ایران*، ترجمه جعفر خمami زاده، رشت، طاعتی، ۱۳۹۱، ص ۸۷؛ میرزا ابراهیم، *سفرنامه/ استرآباد و مازندران و گیلان*، مسعود گلزاری (به کوشش)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، ص ۱۶۸؛ ملکونوف و عزالدوله، *سفرنامه/ ایران و روسیه*، محمد گلبن و فرامرزی طالبی (به کوشش)، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۸۳؛ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام منعم.)

۲. رضارضا زاده لنگرودی (به کوشش)، *یادگارنامه: مجموعه مقالات تحقیقی تقدیم‌شده به استاد/ ابراهیم فخرایی*، نمادی از یک زیست، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۴۰-۳۹؛ صادق احسان بخش، *همان*، ص ۲۵۵؛ گفت‌وگو با آقای احمد سمیعی نوه آیت‌الله حاج ملا محمد خمami، مندرج در سایت مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان:

<http://www.rangeiman.ir/index.php/1388-10-20-14-33-09/711-1390-08-15-10-56-57>

۳. آیت‌الله شیخ یوسف نجفی جیلانی در سال ۱۲۵۴ش متولد شد. او از محضر بزرگان حوزه نجف مانند آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی تهرانی، صاحب عروه و ملا عبدالله مازندرانی استفاده کرد و بعد از دریافت اجازه‌نامه‌هایی در اجتهاد، به گیلان بازگشت و در رشت سکونت گزید. ایشان سخنوری توانا و شجاع در بیان حق بود. اما بارزترین ویژگی ایشان توانایی زیادش در تألیف و تدوین متون در موضوعات مختلف دینی بود. ایشان بالغ بر سی و هفت جلد کتاب و رساله به زبان‌های فارسی و عربی نوشت که بسیاری از آنها در پاسخ به شبهات آن روز جامعه ایران نوشته شده بودند. معروف‌ترین کتاب ایشان، کتاب *طومارِ عفت* است که در رد کشف حجاب و در زمان رضاشاه نوشته شده است و باعث دستگیری و تبعید مؤلفش گردید. این عالم جلیل‌القدر تا پایان عمر لحظه‌ای از مخالفت با رژیم کوتاه نیامد و در اسفند سال ۱۳۲۷ دارفانی را وداع گفت و در قبرستان وادی در آستانه اشرافیه مدفون گردید. (سستارگان حرم، ج ۲۴، قم، زائر، ۱۳۸۷، ص ۹۸-۷۷؛ پرونده آیت‌الله جیلانی در آرشیو مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان؛ صادق احسان بخش، *همان*، ص ۱۴۲.)

۴. گفت‌وگوی نگارنده با آقای شهریار نجفی جیلانی نوه آیت‌الله جیلانی.



بود- بسیار کوشیده، ذکر کرده‌اند.^۱

شهادت میرزا کوچک در سال ۱۳۰۰ باعث شد که ناامیدی شدیدی در کسانی که به فکر مبارزه بودند به وجود آید. ولی آیت‌الله رسولی از مبارزه دست نکشید بلکه وارد عرصه جدیدی از مبارزه شد. وی در زمان رضاخان مدت‌ها در مسجد و منبری که در اختیار داشت به افشاگری جنایت‌های رژیم رضاخان پرداخت و به مقابله فرهنگی روی آورد. یکی از روشنفکران درباره‌اش چنین می‌نویسد:

رسولی در نجف درس می‌خواند و بعد از اتمام تحصیل و نیل به مقام اجتهاد به گیلان بازگشت و متصدی خدمات روحانی گردید. کسانی که محضر این مجتهد روشنفکر را در رشت و تهران درک کرده‌اند تصدیق دارند که وی یکی از مبلغین کم‌نظیر دیانت اسلام و از فقهای دانشمند و آشنا به شرایط زندگی زمان حاضر بود. مردی آزادی‌خواه که مواعظ و ارشادات منطقی‌اش را در نهایت رشادت و شهامت ایراد می‌کرد.^۲

آیت‌الله رسولی مسجد بادی‌الله را به پایگاهی علیه رژیم رضاشاه بدل کرده بود. یکی از کسانی که پای منبر وی حضور داشت درباره ایشان می‌گوید:

در زمان رضاشاه به دلیل تقابل با دین، مساجد خلوت بودند و افراد معدودی بودند که به مسجد می‌رفتند، ولی تنها مسجدی که در رشت شلوغ بود و نماز جماعت‌های آن با شکوه برگزار می‌شد مسجد بادی‌الله در زمان آیت‌الله رسولی بود. در همه ایام سال، تمام اهل محل در نماز ایشان شرکت می‌کردند ولی ماه رمضان خیلی شلوغ می‌شد. شیخ باقر رسولی روزهای ماه رمضان بعد از نماز منبر می‌رفت. منتهی رژیم خیلی حساس بود، آگاهی و دولت همیشه یک عده مأمور می‌فرستاد که ببینند او چه می‌گویند و مراقبش باشند. او هم دائم حالت پر خاشگری نسبت به رژیم داشت. مریدان بسیاری هم داشت از جمله عده‌ای از بازاری‌های متدین از مریدانش بودند و نیز عده‌ای از فرهنگیان متعهد رشت.^۳

۱. رسول مهربان، «مقدمه‌ای بر قضیه نهضت جنگل»، چیستا، آبان و آذر ۱۳۸۴، ش ۲۲۲ و ۲۲۳، ص ۱۶۵.

۲. رضا رضازاده لنگرودی (به کوشش)، همان، ص ۴۰.

۳. گفت‌وگوی نگارنده با آقای احمد سمیعی نوه آیت‌الله حاج ملا محمد خمایی.

قیام مردم رشت در زمان رضاخان حققان در گیلان

رضاخان هنوز به پادشاهی نرسیده بود اما از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ با حمایت انگلیسی‌ها عملاً حاکمیت کشور را به دست گرفت و به وسیله نیروهای قزاق تمام کشور را قبضه کرد. او به سرعت پله‌های ترقی را طی می‌کرد تا در کمتر از ۵ سال بر تخت سلطنت ایران بنشیند و سلسله قاجاریه را براندازد.

فضای گیلان بعد از سال‌ها فعالیت پیشروانه در مشروطه و هفت سال مبارزه در نهضت جنگل، سر تاسر آماده انقلاب و قیام بود. رضاخان بعد از به شهادت رساندن میرزا کوچک، زنده‌ترین نیروهایش را برای سرکوبی بقایای نهضت جنگل و علمای مبارز به کار گرفت. او ابتدا علی‌اکبر درخشانی^۱ را راهی گیلان کرد و سپس در ۲۰ دی ۱۳۰۱ محمدحسین آیرم^۲ را به گیلان فرستاد که چند سال بعد به ریاست شش‌هانی کل کشور رسید.^۳ از سال ۱۳۰۴، فضل‌الله خان بصیر دیوان ریاست تیپ مستقل شمال و فرمانداری رشت را بر عهده گرفت که عملاً ریاست گیلان بر عهده‌اش بود. فضل‌الله خان بصیر دیوان همان

۱. علی‌اکبر درخشانی در سال ۱۲۷۱ در تهران متولد شد. در زمان نهضت جنگل در سال ۱۲۹۷ به فرماندهی نیروهای قزاق برای سرکوبی میرزا کوچک به گیلان فرستاده شد تا نهضت را سرکوب کند و رضاخان میرپنج (رضاشاه بعدی) یکی از نیروهایش به شمار می‌رفت. او بعد از شهادت میرزا کوچک از سوی رضاخان فرماندهی قوای گیلان را بر عهده گرفت و دی ۱۳۰۱ محمدحسین آیرم جانشینش شد. او پست‌های زیادی در دوره پهلوی‌ها تجربه کرد چون: فرماندهی قشون مازندران، فرماندهی فوج سپاهان اصفهان، حاکم پشت کوه و کبیر کوه لرستان، ریاست بازرسی کل املاک ساحلی رضاشاه، حکومت گرگان، معاون فرمانده لشکر آذربایجان و استانداری آذربایجان غربی. او در جریان غائله فرقه دمکرات آذربایجان، پادگان تبریز را به پیشه‌وری تسلیم کرد و راهی تهران شد و در تهران برای خیانتش به ۱۵ سال حبس محکوم شد. وی بار دیگر در سنین کهولت در ۷ فروردین ۱۳۵۷ به جرم جاسوسی برای شوروی دستگیر شد و همان شب در زندان درگذشت. کتاب خاطراتش منتشر شده است. (کیهان، ش ۱۰۴۳۰، پنجشنبه ۱۳۵۷/۱/۱۷، ص ۱ و ۲۴؛ همان، ش ۱۰۴۳۱، شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۹، ص ۲-۱؛ حسن فراهانی، روزشمار تاریخ معاصر ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۵۸؛ باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار و علم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۶۹-۶۶۷).

۲. محمدحسین آیرم در سال ۱۲۶۱ ش در تهران به دنیا آمد. او آجودانی کلنل لیاخوف روسی و ریاست ستاد نیروهای قزاق را تا پیش از سال ۱۲۹۴ تجربه کرد. وی در سال ۱۳۰۱ از سوی رضاخان به فرماندهی تیپ مستقل شمال و فرمانداری رشت رسید و در عمل حاکم بلامنازع منطقه بود و برای جلب نظر رضاخان، جنایت‌هایی کرد و به مردم گیلان فشار و اختناق زیادی تحمیل نمود. سپس به ریاست قشون مازندران و بعد از آن به فرماندهی قشون آذربایجان رسید و موجبات نارضایتی عمومی را در تبریز فراهم کرد. او در سال ۱۳۱۰ به فرماندهی شهربانی کل کشور دست یافت و تیمور تاش، داور، سردار اسعد و بسیاری دیگر از رجال قدرتمند دوره رضاخان را به کام مرگ فرستاد یا تبعید کرد. در سال ۱۳۱۲ درجه سرلشکری گرفت و به قدری قدرت یافت که خودش احتمال داد که به سرنوشت تیمور تاش گرفتار شود پس به بهانه درمان، راهی آلمان شد و تا آخر عمر به ایران برنگشت. او در سال ۱۳۲۷ درگذشت. (حسن فراهانی، همان، ص ۵۳۳؛ باقر عاقلی، همان، ج ۱، ص ۴۲-۴۰).

۳. حسن فراهانی، همان، ص ۶۱۱.

سرتیپ فضل‌الله زاهدی^۱ است که بعدها عامل کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد که دولت ملی را نابود کرد و شاه را به ایران بازگرداند و خودش نخست‌وزیر شد و پسرش اردشیر زاهدی نیز داماد محمدرضا پهلوی شد.^۲ با این تفصیل رضاشاه مهره‌های مهمی را برای گیلان خرج می‌کرد تا منطقه را آرام کند.

زاهدی به قصد قلع و قمع انقلابیون به گیلان آمده بود و همچون دیکتاتوری که او را به این مأموریت فرستاده بود گیلان را اداره می‌کرد. او کوچکترین صدای انتقادی را با شدت سرکوب می‌کرد و در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نبود تا با این کار ترس و وحشت را بر رشت حاکم کند و مانع قیام مجدد در گیلان شود.

مرحوم حاج شیخ یوسف جیلانی روحانی بزرگ و معروف و مورد علاقه مردم رشت، که در زمینه اخلاق و

دولت استعمارگر انگلیسی هم که دل پرخونی از نهضت هفت ساله میرزا کوچک و مردم گیلان داشت در صدد برآمد تا ریشه چنین وقایعی را از گیلان برکند. دولت انگلیس آن چارلز ترات را راهی گیلان کرد. او از ۳ اسفند ۱۳۰۲ تا ۱۰ خرداد ۱۳۰۷ ریاست کنسولگری انگلیس در رشت را بر عهده داشت. ترات چند سال بعد، در زمان جنگ جهانی دوم، ریاست کل سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI-6) را در ایران بر عهده داشت و تحت پوشش کاردار سفارت انگلیس در تهران به فعالیت می‌پرداخت. وی از برجسته‌ترین عوامل سیستم جاسوسی بریتانیا در تاریخ معاصر ایران است و محققان، او را در زمره مهم‌ترین چهره‌های جاسوسی معاصر جهان غرب قرار داده‌اند. یکی از اقدامات ترات، ابقای سلطنت پهلوی بعد از رفتن رضاشاه و عملیات تدارک پادشاهی محمدرضا پهلوی بود

۱. فضل‌الله زاهدی در سال ۱۲۷۱ ش، در همدان متولد شد. او در ابتدا ملقب به «بصیر دیوان» بود و تا سال‌ها به این نام شناخته می‌شد. او در جوانی وارد سازمان پلیس غرب شد که به دست انگلیسی‌ها ایجاد شده بود و بعد از مدتی در زمره افسران قزاق قرار گرفت و در میان نیروهایی که علیه میرزا کوچک جنگیند حضور داشت. او در سال ۱۳۰۳ حکمران خوزستان شد و به طریقی خیانت‌بار شیخ خزعل را دستگیر کرد و او را تحویل رضاخان داد. بعد از آن در سال ۱۳۰۴ به فرماندهی تیپ مستقل شمال و فرمانداری رشت رسید و در سرکوب قیام مردم رشت به رهبری آیت‌الله رسولی و بدرفتاری با مردم زیاده‌روی کرد و تا سال ۱۳۰۷ در این مقام بود. او در سال ۱۳۰۸ رئیس کل ژاندارمری کشور شد و در سال ۱۳۰۹ رئیس شهربانی کل کشور گردید. وی در دوران محمدرضا پهلوی چند بار وزیر شد و در کابینه دکتر مصدق، وزیر کشور گشت. او در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با حمایت امریکا و انگلیس کودتا کرد و دولت ملی مصدق را به زیر کشید و خودش به نخست‌وزیری رسید. وی در سال ۱۳۴۸ درگذشت. پسرش اردشیر زاهدی داماد شاه شده و از ارکان رژیم پهلوی دوم بود. (همان، ج ۱، ص ۵۰؛ عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۸-۲۵۱؛ ابراهیم فخرابی، سردار جنگل، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۳۴۷؛ اردشیر زاهدی، خاطرات اردشیر زاهدی، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۸۵، ص ۲۴-۱۵ و ۵۲)

۲. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۳.





فلسفه و مسائل سیاسی و اجتماعی مؤلفات ذی‌قیمتی دارد، یک روز از عملیات وحشیانه زاهدی انتقاد کرد، فوراً به امر این جانی پست فطرت در سربازخانه رشت زندانی شد و در تمام مدت توقیف، مورد توهین و تحقیر قرار گرفت و بالأخره دستور داد ریش این پیرمرد دانشمند را بتراشند و با وضع شرم‌آوری که بیان آن حقیقتاً تأثرانگیز است از زندان سربازخانه اخراج کنند.^۱

دولت استعمارگر انگلیسی هم که دل پر خونی از نهضت هفت‌ساله میرزا کوچک و مردم گیلان داشت در صدد برآمد تا ریشه‌چنین وقایعی را از گیلان برکند. دولت انگلیس آلن چارلز ترات^۲ را راهی گیلان کرد. او از ۳ اسفند ۱۳۰۲ تا ۱۰ خرداد ۱۳۰۷ ریاست کنسولگری انگلیس در رشت را بر عهده داشت.^۳ ترات چند سال بعد، در زمان جنگ جهانی دوم، ریاست کل سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI-۶) را در ایران بر عهده داشت و تحت پوشش کاردار سفارت انگلیس در تهران به فعالیت می‌پرداخت. وی از برجسته‌ترین عوامل سیستم جاسوسی بریتانیا در تاریخ معاصر ایران است و محققان، او را در زمره مهم‌ترین چهره‌های جاسوسی معاصر جهان غرب قرار داده‌اند. یکی از اقدامات ترات، ابقای سلطنت پهلوی بعد از رفتن رضاشاه و عملیات تدارک پادشاهی محمدرضا پهلوی بود.^۴ در واقع می‌توان گفت که همان کاری را که ژنرال آیرون ساید در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ برای رضاخان انجام داد را ترات در سال ۱۳۲۰ برای پسرش محمدرضا انجام داد.

۱. اعلامیه «جبهه مرکزی گیلانیان»، ضمیمه روزنامه گیلانیان، مهر ماه ۱۳۳۱ به نقل از عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۴.

۲. آلن چارلز ترات (Alan Charles Trott) متخصص زبان فارسی بود و به عرف و عادات ایرانی‌ها آشنا و در زمینه‌های موسیقی، ریاضی، تاریخ و پرندشناسی خبره بود. او در زمان حضورش در ایران از برجسته‌ترین مأموران دستگاه جاسوسی انگلیس در دنیا بود که به عنوان کاردار در سفارت انگلیس در تهران فعالیت می‌کرد و ریاست سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران را بر عهده داشت. وی در سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۷ نایب کنسول انگلیس در رشت بود و در قلع و قمع بازماندگان نهضت جنگل و خاموش کردن قیام‌ها، نقش مهمی در کنار فضل‌الله زاهدی ایفا کرد. از مهم‌ترین اقداماتش در زمان کرداری سفارت انگلیس در تهران در ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵، عملیات تدارک سلطنت محمدرضا پهلوی، بازگرداندن سید ضیاء‌الدین طباطبایی از فلسطین و ایجاد اغتشاش‌های تجزیه‌طلبانه در جنوب به منظور حفظ برتری قوای بریتانیا در رقابت با شوروی بود. سیستم جاسوسی شوروی که از اقدامات ترات به خشم آمده بود برای انتقام‌گیری از ترات، دست به افشای وسیع فعالیت‌های ترات زد و نام او را به مطبوعات هم کشاند. ترات بعد از این افشاگری‌ها، به عنوان یک مأمور اطلاعاتی سوخته مجبور به ترک ایران شد. (عبدالله شهبازی، همان، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۰؛ همان، ج ۲، ص ۵۳-۴۷؛ لویی رابینو، دیپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳).

۳. مطابق با ۲۲ فوریه ۱۹۲۴م تا ۳۱ می ۱۹۲۸م.

۴. لویی رابینو، همان، ص ۱۴۳.

۵. عبدالله شهبازی، همان، ج ۲، ص ۴۸-۴۷.

به این ترتیب در سال ۱۳۰۵ دو شخصیت مهم و تأثیرگذار بر رژیم پهلوی یعنی زاهدی و ترات در رشت حضور داشتند و در صدد بودند تا هر گونه صدای مخالفی را در فضای انقلاب خیز گیلان خفه کنند و مردم گیلان زیر فشار این اختناق به سختی تنفس می کردند.

مبارزات انتخاباتی مجلس ششم

با شهادت میرزا کوچک، برای مدتی راه مقابله مستقیم با استبداد و استعمار بسته شد؛ به همین خاطر بود که آیت الله رسولی جدید در مبارزه را آرمود. در این زمان آیت الله مدرس وارد مجلس

شورای ملی شده بود و از آنجا به مخالفت با رضاخان می پرداخت و موفقیت هایی هم کسب کرده بود. آیت الله رسولی هم در تلاش بود تا به مجلس شورای ملی وارد شود و از داخل رژیم، با آن مبارزه کند. همراه با ایشان، یکی از چهره های مجتهد و مبارز دیگر یعنی آیت الله شیخ علی علم الهدی فومنی^۱ که علاوه بر نهضت جنگل، سابقه مبارزات در مشروطه داشت برای انتخابات ششمین دوره مجلس شورای ملی کاندیدا شدند. آیت الله علم الهدی امام جماعت مسجد و مدرسه علمیه «حاج حسن» واقع در محله صالح آباد رشت بود و سطوح مختلف دروس حوزوی را در همان مدرسه تدریس می نمود.^۲

در همین زمان دو نفر دیگر از طرف زاهدی کاندیدا شدند. مردم این دو نفر را مورد حمایت زاهدی و مورد تمایل ترات کنسول انگلیس در رشت می دانستند. از آنجا که هم زاهدی و هم ترات مورد تنفر مردم بودند، این انتخابات به رقابتی بین مردم و رژیم بدل

۱. آیت الله شیخ علی علم الهدی در روستای «حلقه سر» از توابع فومن در سال ۱۲۵۰ش به دنیا آمد. برای دروس دینی به تهران رفت و این ایام مصادف با نهضت مشروطه شد که او در تهران حضوری فعال داشت. او سپس به نجف رفت و از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی، صاحب عروه، ملا عبدالله مازندرانی و شیخ شعبان رشتی استفاده کرد و بعد از دریافت اجازه نامه های اجتهاد، به گیلان بازگشت. ایشان در زمره اعضای ارشد هیئت اتحاد اسلام بود که رهبری نهضت جنگل را بر عهده داشتند. ایشان انسان شجاعی بود و دائماً در حال مبارزه با ظلم و جور بود و بصیرت سیاسی اش زبانزد شاگردانش بود. او به همراه آیت الله رسولی در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی کاندیدا شد ولی به خاطر مخالفت رژیم، این انتخابات باطل شد. ایشان سال ها امامت جماعت مسجد صالح آباد رشت را بر عهده داشت و در ۲۰ مهر ۱۳۳۰ رحلت کرد. (صادق احسان بخش، همان، ص ۳۹۷-۳۹۵؛ ستارگان حرم، ج ۱۹، همان، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱-۱۲۳).

۲. صادق احسان بخش، همان، ص ۳۹۷.

انتخابات دوره ششم در رشت شروع شد و مردم برای مبارزه ملی با زاهدی که فرماندار رشت و در عین حال فرمانده پادگان شمال بود، آماده شدند... مردم رشت در انتخابات دوره ششم آنچنان مبارزه ای کردند که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده نشده. در روزهای اول انتخابات، مردم به علت آشنایی کامل از سببیت و درنده خوئی زاهدی برای یک مبارزه مردانه و خونین آماده شدند





شد. کاندیداهای دولتی «احمد عمارلویی»^۱ و «شریعت گیلانی»^۲ بودند.^۳ در این زمان کسانی بودند که خود را «روشنفکر» یا «منورالفکر» می‌نامیدند و غالب مطبوعات و رسانه در دست این عده بود. این طیف ادعای می‌کردند که برایشان «مشروطه» و «رأی مردم» خیلی مهم است اما مواضعی عکس ادعاهایشان گرفتند و به حمایت از عمارلویی و شریعت گیلانی پرداختند! برای نمونه گروهی به نام «هیئت آزادی خواهان حقیقی گیلان» بیانیه‌ای صادر کردند و طی آن از مردم گیلان درخواست نمودند تا به احمد عمارلویی و شریعت گیلانی رأی دهند.^۴

همچنین گروهی دیگر از اینها با عنوان «هیئت اصناف طهران» بیانیه‌ای دادند و در آن از مردم گیلان درخواست کردند که به احمد عمارلویی رأی دهند. مردم رشت می‌دیدند که روشنفکران، ادعای طرفداری از رأی مردم و مشروطه دارند ولی از کاندیدای مورد حمایت کنسولگری انگلیس، طرفداری می‌کنند و همچنین از «آزادی خواهی» دم

۱. میرزا احمدخان عمارلویی در سال ۱۲۵۳ ش در روستای جبرنده از توابع عمارلوی گیلان به دنیا آمد. او در نجف اشرف به تحصیل پرداخت و در زمره شاگردان آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی جای گرفت. بعد از مدتی به ایران بازگشت و در تبریز از لباس روحانیت خارج شد و در زمره تندروترین مشروطه خواهان سکولار قرار گرفت. وی در دوره دوم مجلس شورای ملی از قزوین و در دوره سوم از طرف یزد به نمایندگی مجلس رسید و به کمک سید حسن تقی‌زاده به عضویت حزب دموکرات درآمد. او به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب شد تا به تغییر سلطنت، از قاجار به پهلوی رأی دهد. با آغاز دیکتاتوری رضاخان، عمارلویی هم مناصب دولتی مهمی را کسب کرد. در سال ۱۳۰۴ کفیل حکومت خوزستان شد و در آنجا با فضل‌الله زاهدی رفاقت پیدا کرد و او را در سرکوب شیخ خزعل یاری رساند. زمانی که زاهدی به فرمانداری رشت رسید، عمارلویی نیز به رشت آمد و تلاش کرد تا با کمک زاهدی در سال ۱۳۰۵ ش وارد مجلس ششم شود ولی تلاشش با مجاهدت مردم رشت به رهبری آیت‌الله رسولی، ناکام ماند. وی در سال ۱۳۰۹ به حکمرانی اراک رسید و در ۱۹ آبان ۱۳۱۱ ش درگذشت. (ابراهیم فخرایی، «رجال صدر مشروطیت میرزا احمد قزوینی»، یغما، فروردین ۱۳۳۸، ش ۱۲۹، ص ۴۵-۴۰؛ علی امیری، «میرزا احمدخان عمارلویی و انتخابات دوره ششم گیلان»، پیام بهارستان، دوره دوم، س ۳، تابستان ۱۳۹۰، ویژه‌نامه تاریخ مجلس ۲، ضمیمه ش ۱۲، ص ۸۰۴-۸۰۲).

۲. شیخ محمدباقر شریعت گیلانی از خادمین صدیق خاندان‌های حکومتگر چون خاندان اکبر بود. در زمان نهضت جنگل، در سال ۱۳۳۷ ق به دستور میرزا کریم خان رشتی، جزوهای سراسر فحش و اتهام به میرزا کوچک و اعضای ارشد هیئت اتحاد اسلام نوشت و این جزوه در تهران منتشر شد تا باعث بدنامی نهضت جنگل و میرزا کوچک گردد. او در زمان ورود بلشویک‌ها به رشت که به مهاجرت عده‌ای از مردم رشت به تهران انجامید در تهران حضور داشت و به عده‌ای از همفکرانش کمک می‌کرد. وی در سال ۱۳۰۵ ش در صدد بود تا با حمایت فضل‌الله زاهدی فرماندار رشت و کنسول انگلیس به مجلس ششم راه یابد ولی به خاطر مخالفت مردم رشت و آیت‌الله رسولی، موفق نشد. او در تهران سکونت گزید و در ۱۸ اسفند ۱۳۳۱ درگذشت. شریعت نام خانوادگی «مجلسی» را برای خودش انتخاب کرده بود و از وی فرزندی به نام محمد مجلسی بر جای ماند که در رژیم پهلوی دوم پست‌های مهمی چون کفالت وزارت دادگستری و دادستانی کل کشور را به دست آورد. (اطلاعات، س ۲۸، ش ۲۹، یکشنبه ۱۳۳۲/۱۲/۱۶، ص ۱۲؛ ابراهیم فخرایی، همان، ص ۴۵۴-۴۵۳؛ هوشنگ عباسی، یادبودهای انقلاب جنگل، محمدرضا توسلی (به کوشش)، رشت، بلور، ۱۳۹۰، ص ۲۹۱-۲۸۳؛ باقر عاقلی، همان، ج ۳، ص ۱۳۶۲-۱۳۶۱؛ علی امیری، «میرزا احمدخان عمارلویی و انتخابات دوره ششم گیلان»، پیام بهارستان، دوره دوم، س ۳، تابستان ۱۳۹۰، ویژه‌نامه تاریخ مجلس ۲، ضمیمه ش ۱۲، ص ۸۱۲).

۳. علی امیری، همان.

۴. همان، ص ۸۱۴-۸۱۱.

می‌زنند ولی در عمل از کاندیدای مورد حمایت دیکتاتور وقت رضاخان، طرفداری می‌کنند!^۱

در مقابل، میرمحمود مدنی^۲ که روزنامه ترغیب را در رشت چاپ می‌کرد از آیت‌الله رسولی حمایت می‌کرد. او با انتشار اطلاعیه‌ای در تاریخ ۲ شوال ۱۳۴۴ق (مطابق ۲۰ فروردین ۱۳۰۵ش) با اشاره به آیت‌الله رسولی و آیت‌الله علم‌الهدی، از مردم رشت خواست تا «با انتخاب دو نفر وکیل مسلمان، عالم، لایق، وطن‌پرست، کرسی پارلمان را به نام گیلان با عظمت اشغال کنید.»^۳

انتخابات دوره ششم در رشت شروع شد و مردم برای مبارزه ملی با زاهدی که فرماندار رشت و در عین حال فرمانده پادگان شمال بود، آماده شدند... مردم رشت در انتخابات دوره ششم آنچنان مبارزه‌ای کردند که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده نشده. در روزهای اول انتخابات، مردم به علت آشنایی کامل از سببیت و درنده‌خویی زاهدی برای یک مبارزه مردانه و خونین آماده شدند.^۴

مبارزات انتخاباتی شروع شد و مردم به تبلیغ برای کاندیداهای مورد علاقه‌شان پرداختند. هنوز یک ماه تا انتخابات باقی مانده بود. زاهدی برای از میدان به در کردن رقیب از حربه جالبی استفاده کرد. او در شهر شایعه کرد که روحانیون حق ورود به مسائل سیاسی را ندارند چرا که امور مذهبی با امور سیاسی در تعارض است.

زاهدی به دستور دیکتاتور وقت و با پی‌ریزی کاخ دیکتاتوری، ناچار بود در صف متحد مردم رخنه و قوای متمرکز را پراکنده کند، از اسلحه انفکاک دین از سیاست که در زرادخانه استعمار صیقلی شده بود

۱. همان، ص ۸۱۰-۸۰۸.

۲. میرمحمود مدنی از سال ۱۳۰۲ش روزنامه ترغیب را در رشت منتشر می‌کرد. او نوه میرحبیب‌الله طولمی بنیانگذار مسجد جامع کاسه‌فروشان رشت و نخستین امام جماعت این مسجد بود. همچنین پدرش آیت‌الله سید محمد طولمی از مجتهدین و از علمای مشروعه‌خواه رشت در زمان مشروطه و امام جماعت مسجد صفی بود. عمویش میریحیی طولمی بعد از فوت پدر، امامت جماعت مسجد کاسه‌فروشان را بر عهده گرفت. سه پسر میریحیی، یعنی میرحبیب‌الله، میرعبدالوهاب و میراحمد مدنی از فعالین نهضت جنگل و از نزدیکان میرزا کوچک بودند. میراحمد مدنی بعد از نهضت جنگل، روزنامه پرورش را در رشت منتشر می‌کرد. (سید محمد تقی میرابوالقاسمی (به کوشش)، جنبش جنگل و میرزا کوچک خان؛ خاطرات میراحمد مدنی عضو شورای اتحاد اسلام و مدیر روزنامه پرورش، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۹-۸).

۳. غلامرضا سلامی (به کوشش)، اسنادی از انتخابات مجلس در دوره رضاشاه، سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸.

۴. عبدالله شهبازی، همان، ج ۲، ص ۲۵۴.





استفاده کرد و روحانیون بزرگ را با این حربه تهدید می نمود.^۱ اما این حربه در فضای آن روز کارگر نیفتاد چون مردم، سال‌ها مبارزات سیاسی - اجتماعی علما و مجتهدین را در نهضت مشروطه و بعد از آن در نهضت اسلامی جنگل دیده بودند.

آیت‌الله رسولی از منبر مسجد بادی‌الله برای افشاگری و رساندن پیامش به مردم استفاده می کرد و دیکتاتوری سیاه رضاخانی نیز او را از فعالیت‌هایش باز نمی داشت. حجت‌الاسلام احمدزاده چنین می گوید:

آیت‌الله رسولی آدم بسیار شجاع و غیوری بود. از مرحوم حاج محمد تقی اعلائی^۲ شنیدم که یک بار آیت‌الله رسولی در مخالفت با رژیم رضاخان صحبت کرد و به عملکرد عمال رژیم در گیلان اعتراض کرد. روز بعد سرهنگ‌ها و نظامی‌ها که نگران بروز واقعه‌ای بودند اطراف مسجد بادی‌الله حضور پیدا کردند و نیروهای زیادی گذاشتند تا ایشان را مرعوب کنند. ایشان در آن روز، نه تنها از سخنرانی‌اش انصراف نداد بلکه با کمال جرئت بالای منبر رفت و با اشاره به نیروهای نظامی گفت: خدا را شکر که حرف‌های ما باعث شد تا برای یک بار هم که شده پای این آقایان به مسجد باز شود!^۳

آغاز سرکوبی

زاهدی از سویی اوضاع کاندیداهای مورد حمایتش را نامطلوب دید و از سوی دیگر آرزوی سفر به اروپا را در سر می پروراند. با اینکه قرار بود انتخابات در اوایل تابستان انجام شود ولی او طاقت نیاورد و با مرخصی‌ای سه‌ماهه که از رضاشاه گرفت، تمام تابستان را در اروپا ماند. به رغم تأکید وزارت داخله برای برگزاری انتخابات، مسئولین دولتی تا زمانی که زاهدی بازگشت یعنی اواسط مهرماه، انتخابات را به بهانه‌های واهی به تأخیر انداختند.^۴

۱. همان، ص ۲۵۴.

۲. حاج محمد تقی اعلائی از بازاریان معتبر اهل رشت و در واقع همه‌کاره آقا شیخ باقر رسولی بود که امروزه معادل «مسئول دفتر» می‌شود. ایشان در سرای صلحی تهران حجره چای‌فروشی داشت که مراجع و بزرگانی چون مرحوم رفیعی قزوینی به آنجا رفت و آمد داشتند. (گفت‌وگویی نگارنده با حجت‌الاسلام والمسلمین احمدعلی احمدزاده امام جماعت سابق مسجد خواهر امام (س) رشت)

۳. گفت‌وگویی نگارنده با حجت‌الاسلام والمسلمین احمدزاده امام جماعت سابق مسجد خواهر امام (س) رشت.

۴. اطلاعات، س ۱، ش ۴۱، ۵/۷/۹، ۱۳۰، ص ۱؛ اردشیر زاهدی، همان، ص ۲۳.

در تهران این انتخابات در روز ۵ تیر ۱۳۰۵ به اتمام رسید و تنها در انتخابات تهران بود که مردم توانستند معدودی از نمایندگان واقعی خود چون آیت الله مدرس را به مجلس بفرستند. اما فضل الله زاهدی انتخابات رشت را به تأخیر می انداخت تا اوضاع را به نفع خود عوض کند. این تأخیر تا جایی ادامه یافت که نمایندگان شهرهای مختلف کشور انتخاب شدند و مجلس ششم در روز ۱۹ تیرماه ۱۳۰۵ افتتاح شد ولی باز وضعیت نمایندگان رشت نامشخص بود

در آن زمان انتخابات در سراسر کشور در یک روز انجام نمی شد بلکه انتخاب زمان برگزاری در هر شهری با مسئولین دولتی همان استان بود و در مدت خاصی مثلاً یک هفته تعرفه ها را بین مردم تقسیم می کردند و صندوقی می گذاشتند و به تدریج رأی گیری می کردند و آرا را در پایان آخرین روز می شمردند و نتیجه را اعلام می کردند.

در تهران این انتخابات در روز ۵ تیر ۱۳۰۵ به اتمام رسید و تنها در انتخابات تهران بود که مردم توانستند معدودی از نمایندگان واقعی خود چون آیت الله مدرس را به مجلس بفرستند. اما فضل الله زاهدی انتخابات رشت را به تأخیر می انداخت تا اوضاع را به نفع خود عوض کند. این تأخیر تا جایی ادامه یافت که نمایندگان شهرهای مختلف کشور انتخاب شدند

و مجلس ششم در روز ۱۹ تیرماه ۱۳۰۵ افتتاح شد ولی باز وضعیت نمایندگان رشت نامشخص بود.^۱

رضاخان که تازه بر تخت سلطنت نشسته بود به وسیله قزاق هایی که در سراسر کشور به کار گمارده بود مانع از انتخاب نمایندگان واقعی مردم در همه شهرها شد. مدرس در زمان تأیید اعتبارنامه ها مخالفت خود را با اعتبارنامه بسیاری از نمایندگان مانند یکی از نماینده های مشهد، نماینده بهبهان، نماینده نجف آباد، نماینده همدان و... که با زور قزاق ها انتخاب شده بودند اعلام کرد.^۲

در روز ۳۱ مرداد ۱۳۰۵، روزنامه ها خبر از این مسئله دادند که در گیلان هنوز هیئت نظارت بر انتخابات را تشکیل نداده اند و حکمران در این مسئله تعلل می کند.^۳ وزارت داخله (وزارت کشور) تأکید داشت که انتخابات ظاهری باید برگزار شود؛ به همین خاطر به حکمران گیلان این مسئله را تأکید کرد. انجمن نظارت تا ۹ مهر تشکیل شد و اعلام کرد که در همین یکی، دو روزه انتخابات را آغاز خواهد کرد و دو هزار تومان

۱/اطلاعات، س ۱، ش ۱، ص ۱؛ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۰۹-۱۰۷.
۲/اطلاعات، س ۱، ش ۴، ۱۳۰۵/۵/۲۲، ص ۲-۱؛ همان، ش ۷، ۱۳۰۵/۵/۲۵، ص ۱؛ حسین مکی، همان، ص ۱۱۴-۱۱۰.

۳/اطلاعات، س ۱، ش ۱۲، ۱۳۰۵/۵/۳۱، ص ۲.





دیگر از وزارت داخله پول گرفتند تا انتخابات را برگزار کنند.^۱ تا ۲۳ مهر ماه انجمن‌های فرعی مناطقی که نماینده مستقلی نداشتند و تابع رشت به حساب می‌آمدند مثل رودبار، رحمت‌آباد، کوچصفهان، خمام و ورزلات هم نماینده‌هایی به آنجا اعزام شد تا انجمن نظارت بر انتخابات را تشکیل دهند.^۲ همچنین انجمن نظار رشت، برای انتخاب نماینده ارامنه شمال، انجمنی را در انزلی تشکیل داد تا انتخابات در میان ارامنه این شهر برگزار شود.^۳

در روز ۱۱ آبان حسن خان ظهیرالملک^۴ به عنوان حاکم گیلان (استاندار) وارد رشت شد.^۵ ظهیرالملک اولین حاکمی بود که رضاخان بعد از بر تخت نشستنش، برای گیلان می‌فرستاد. با حضور فضل‌الله زاهدی، حکمران عملاً کاره‌ای نبود ولی برای کمک به زاهدی به رشت آمده بود. او هم یکی از نیروهای برجسته‌ای بود که رضاخان می‌توانست برای سرکوبی رشت استفاده کند. ظهیرالملک در دوره حکمرانی‌اش در مازندران به قدری جنایت کرده بود که در کشور، اشتها بر بلکه تواتر بر خیانتکاری و جنایتکاری‌اش بود و حتی حامیان رژیم رضاخان هم از دست دادن با او ابا داشتند.^۶ حضور او در رشت

۱. همان، ش ۴۱، ۱۳۰۵/۷/۹، ص ۱.

۲. همان، س ۱، ش ۵۳، ۱۳۰۵/۷/۲۳، ص ۱؛ همان، ش ۵۵، ۲۵ مهر ۱۳۰۵، ص ۲.

۳. همان، س ۱، ش ۵۳، ۲۳ مهر ۱۳۰۵، ص ۱؛ همان، ش ۶۸، ۱۱ آبان ۱۳۰۵، ص ۲.

۴. حسن رئیس معروف به حسن خان ظهیرالملک در زمان قاجاریه از مسئولین مملکتی بود. او در سال ۱۲۹۳ به وزارت خارجه وارد شد و ریاست اداره سوم (اداره انگلیس) را بر عهده گرفت و در همین زمان یکی از زبردستانش به نام رجبعلی منصور بود که بعدها به نخست‌وزیری رسید. او در سال ۱۲۹۹ به حکمرانی مازندران رسید و در آنجا جنایت‌هایی مرتکب شد که عده‌ای از مردم مازندران برای شکایت از او به تهران آمده برای رساندن فریادشان به وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن شدند. تبعید علما و مردم شریف، کشتن افراد، دزدی جواهرات، دزدی بودجه ارسالی برای مازندران و... از کارهایی بود که در مازندران انجام داده بود و به قدری فاجعه آفرید که از سوی دولت دستگیر و محاکمه شد ولی با نفوذی که داشت تبرئه گردید. ظهیرالملک در سال ۱۳۰۰ به حکمرانی خوزستان رسید. او در سال ۱۳۰۵ مدت چند ماه به حکمرانی گیلان رسید و به فضل‌الله زاهدی در سرکوب قیام آیت‌الله رسولی و مردم رشت کمک نمود. او دو پسر به نام‌های محمود و محسن داشت که از کارگزاران رژیم پهلوی بودند و راه پدر را ادامه دادند. همچنین «رجبعلی منصور» که دو بار در زمان پهلوی اول و دوم به نخست‌وزیری رسید داماد حسن رئیس بود و ثمره این ازدواج فرزندی به نام «حسنعلی منصور» که در سال ۴۲ به نخست‌وزیری رسید و امام خمینی (ره) را دستگیر و تبعید کرد و خودش به دست علاقه‌مندان به امام، کشته شد که نوه حسن رئیس بود. (باقر عاقلی، همان، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۲، ص ۱۵۳؛ محمدجواد مرادی‌نیا (به کوشش)، روزنامه خاطرات سید محمد کمرهای، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۲، ج ۱، ص ۱۳۳۷، ۱۳۴۹-۱۳۴۸، ۱۳۴۸، ۱۴۵۲، ۱۵۰۶، ۱۵۱۸، ۱۶۲۱-۱۶۲۰؛ منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ عبدالله شهبازی، همان، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۵۶).

۵. اطلاعات، س ۱، ش ۶۸، ۱۱ آبان ۱۳۰۵، ص ۲؛ حسن فراهانی، همان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶. محمدجواد مرادی‌نیا (به کوشش)، همان، ص ۱۶۲۰. سید محمد کمرهای در خاطرات روز ۱۲ صفر ۱۳۳۹ق (آبان ۱۲۹۹ش) می‌نویسد: «میرزا عبدالله‌خان به رسم همه‌ساله دو ماه قبل، به خانه‌اش مراد دعوت کرد. رفته دیدم ظهیرالملک هم هست. دست داد، من رد نمودم و گفتم به شما دست نمی‌دهم! خیلی منقبض و در هم و خفیف گفتم: چرا؟ گفتم: چون دست شما دست خیانت و جنایت است. گفت آیا ممکن است خلاف باشد؟ گفتم با اشتها ت و تواتر، خیر!» (همان)

در روز ۱۱ آبان حسن خان ظهیرالملک به عنوان حاکم گیلان (استاندار) وارد رشت شد. ظهیرالملک اولین حاکمی بود که رضاخان بعد از بر تخت نشستنش، برای گیلان می فرستاد. با حضور فضل الله زاهدی، حکمران عملاً کاره‌ای نبود ولی برای کمک به زاهدی به رشت آمده بود. او هم یکی از نیروهای برجسته‌ای بود که رضاخان می توانست برای سرکوبی رشت استفاده کند. ظهیرالملک در دوره حکمرانی اش در مازندران به قدری جنایت کرده بود که در کشور، اشتهار بلکه تواتر بر خیانتکاری و جنایتکاری اش بود و حتی حامیان رژیم رضاخان هم از دست دادن با او ابا داشتند. حضور او در رشت صرفاً به خاطر کمک به زاهدی در مقابله با آیت الله رسولی بود و او بعد از انجام مأموریتش و سرکوبی قیام، در ۱۷ اسفند یعنی بعد از حدود ۴ ماه، حکمرانی اش به پایان رسید و به مرکز بازگشت

صرفاً به خاطر کمک به زاهدی در مقابله با آیت الله رسولی بود و او بعد از انجام مأموریتش و سرکوبی قیام، در ۱۷ اسفند یعنی بعد از حدود ۴ ماه، حکمرانی اش به پایان رسید و به مرکز بازگشت.^۱

با حضور زاهدی و ظهیرالملک در رشت، توزیع تعرفه‌ها را آغاز کردند و در ۱۶ آبان، ۲۱۱ برگه دادند و رأی اخذ کردند.^۲ اما همزمان با توزیع تعرفه‌ها، زاهدی ادامه رقابت با مردم را به مصلحت رژیم ندید و دست به مقابله با مردم زد و شروع به قلع و قمع حامیان آیت الله رسولی کرد. او عده زیادی از مخالفینش را دستگیر و زندانی کرد و تحت شکنجه قرار داد تا با این حربه بقیه را از پیگیری مطالباتشان بترساند.^۳

مردم شروع به اعتراض کردند و آیت الله رسولی تحصنی را آغاز کرد که سایر روحانیون شهر نیز او را همراهی کردند. مردم بازارها را بستند و شهر را به حالت

نیمه تعطیل در آوردند و ده‌ها هزار نفر به تحصن کنندگان پیوستند. آنها خواستار ایجاد شرایط عادی و عادلانه برای برگزاری انتخابات بودند. زاهدی با لجاجت بر موضعش پای می فشرد و به هیچ قیمتی تسلیم خواست مردم نمی شد. این مسئله باعث شد که اعتصاب عمومی شروع شود و بازارها بسته شود. این اعتصاب مدتی ادامه داشت. مردم شهر را سیاهپوش کردند گویا که حادثه‌ای چون عاشورا در حال وقوع بود.

۱. اطلاعات، س ۱، ش ۱۷۰، ۱۷ اسفند ۱۳۰۵، ص ۱؛ حسن فراهانی، همان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. اطلاعات، س ۱، ش ۷۲، ۱۶ آبان ۱۳۰۵، ص ۲؛ همان، ش ۷۳، ۱۷ آبان ۱۳۰۵، ص ۲؛ همان، ش ۷۴، ۱۸ آبان ۱۳۰۵، ص ۲؛ همان، ش ۷۸، ۲۳ آبان ۱۳۰۵، ص ۱.

۳. عبدالله شهبازی، همان، ج ۲، ص ۲۵۵-۲۵۴؛ محسن صدر، خاطرات صدرا لاشراف، تهران، وحید، ۱۳۶۴، ص ۲۸۴.

مردم شروع به اعتراض کردند و آیت‌الله رسولی تحصنی را آغاز کرد که سایر روحانیون شهر نیز او را همراهی کردند. مردم بازارها را بستند و شهر را به حالت نیمه تعطیل درآوردند و ده‌ها هزار نفر به تحصن‌کنندگان پیوستند. آنها خواستار ایجاد شرایط عادی و عادلانه برای برگزاری انتخابات بودند. زاهدی با لجابت بر موضعش پای می‌فشرد و به هیچ قیمتی تسلیم خواست مردم نمی‌شد. این مسئله باعث شد که اعتصاب عمومی شروع شود و بازارها بسته شود. این اعتصاب مدتی ادامه داشت. مردم شهر را سیاهپوش کردند گویا که حادثه‌ای چون عاشورا در حال وقوع بود. بازار شهر هم به طور کامل تعطیل شده بود. مردم رشت خود را آماده مبارزه‌ای همه‌جانبه کرده بودند

بازار شهر هم به طور کامل تعطیل شده بود. مردم رشت خود را آماده مبارزه‌ای همه‌جانبه کرده بودند. کم‌کم اعتراضات مردم به شهرهای مجاور هم سرایت کرد و مردم سایر شهرهای گیلان هم به اظهار همدردی با مردم رشت پرداختند. اوضاع بسیار متشنج بود و فضا ملتهب. یک شعله کوچک کافی بود تا گیلان را مثل انبار باروتی به هوا پرتاب کند.^۱

صدرالاشرف از مهره‌های برجسته رژیم رضاخان، درباره فضای رشت چنین می‌نویسد:

اهالی رشت بدون استثنا، تعطیل عمومی کرده بازارها را سیاهپوش [کردند] و تعطیل به درجه‌ای بود حتی حمام‌ها را هم بسته بودند و یک نفر کارگر و حمال کار نمی‌کرد.^۲

آیت‌الله رسولی و سایر علمای بزرگ رشت چون آیت‌الله سید محمود روحانی و آیت‌الله

شیخ محمدحسن صیقلانی که به وضعیت انتخابات رشت اعتراض داشتند در روز ۲۲ آبان ۱۳۰۵ در تلگرافخانه متحصن شده و تلگرافی به مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر فرستادند و از اینکه زاهدی محل برگزاری انتخابات شده شکایت کردند. همراه با ایشان جمع زیادی از مردم رشت نیز تحصن کردند.^۳ آنها رونوشتی از این نامه را برای سید محمد تدین رئیس مجلس شورای ملی، داور وزیر عدلیه، سید احمد بهبهانی و دکتر مصدق از نماینده‌های مجلس و سه نماینده گیلان حاج آقا رضا رفیع، سید زین‌العابدین فومنی و حسین کی‌استوان به ترتیب نماینده‌های طالش، فومن و بندرانزلی ارسال کردند. در این نامه چنین آمده بود:

هفت روز است [که] انجمن نظار در کمال بی‌طرفی مشغول توزیع

۱. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۴.

۲. محسن صدر، همان، ص ۲۸۴.

۳. اطلاعات، س ۱، ش ۷۷، ۲۲ آبان ۱۳۰۵، ص ۲.

تعرفه و اخذ آرا [می باشند]. یک عده که وجود انجمن را مخالف مقاصد پیشرفت مقاصد غیر قانونی خود فرض [کرده اند] و به وسایل غیر مجاز در صدد تخریب هستند، از هیچ اقدامی فروگذار نکرده، افکار اهالی ساده را ترور و زندگانی معاش آنها را مختل و هر روز بیچاره‌ها را به این در و آن در می کشانند. فعلاً دو، سه روز، به روز آخر توزیع تعرفه مانده و موفقیت خودشان را امیدوار نیستند؛ می خواهند آن مقامات مقدسه، اشتباه کاری نموده بلکه بتوانند بر خلاف قانون، انجمن [نظاراً] را منحل و یا به حالت وقفه بیاندازند. سلسله جلیله علما و طبقات مختلفه تجار و اهالی، از این اقدامات جاهلانه و مغرضانه این عده متنفر بوده، جداً مستدعی هستند که وقعی به عرایض قانون‌شکنانه این عده نداده تا این سه روز مدت قانونی تمام و نمایندگان مجلس معلوم و اعزام شوند.^۱

دیگر علمایی که به حمایت از آیت‌الله رسولی این نامه را امضا کردند به این شرح بودند: آیت‌الله شیخ علی علم‌الهدی، شیخ محمد مهدی رسولی (رئیس‌العلماء)، میرزا محمد رضا چکوسری، شیخ علی صالحی، مهدی موسوی عضدی، محمد تقی شریعتی، محمد صادق لشت‌نشایی، شیخ محمد زاهد، شیخ محمد واعظ، شیخ کاظم صادقی فومنی، شیخ علی حافظ الشریعه، حاج میرزا قاسم سمیعی، شیخ اسدالله اخوان، سید جواد فاطمی و سید حسین موسوی.

بعد از ارسال این نامه به مجلس شورای ملی، در ۲۲ آبان ابوطالب شیروانی نماینده قمشه، در مجلس درباره انتخابات رشت به دولت تاخت و خواستار برگزاری بی طرفانه انتخابات شد:

[درباره] انتخابات رشت یک چیزهایی در ظرف این دو، سه روزه به بنده رسید که مرا وادار کرده این عرایض را بکنم... شهر رشت را سیاه پوشانده‌اند... بالأخره دولت مکلف است که قانون را جلوی خودش بگذارد، بدون اینکه نگاه کند که فلان دسته یا فلان وکیل طرفدار کیست یا فلان وزیر طرفدار کیست یا فلان صاحب‌منصب یا مأمور طرفدار کیست، قانون را اجرا کند... بالأخره انتخابات را خاتمه بدهد. انتخابات رشت چرا تمام نمی‌شود هر روز جلویش را می‌گیرند؟! هی هر

۱. منصوره تدین پور، اسناد روحانیت و مجلس (۴)، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۶۹-۷۰.





روز توقیف، فردا رفع توقیف؛ بالأخره کی تمام می‌شود؟^۱
اما این توقیف و رفع توقیف‌ها به پایان نرسید تا ۹ روز بعد یعنی اول آذر، که سید یعقوب انوار نماینده شیراز در مجلس به دولت چنین تاخت:

بنده خیلی تعجب می‌کنم از اینکه ما همه وقت می‌خواهیم شانه خودمان را از زیر بار [مسئولیت] بیرون ببریم. آقایان وقایعی که در گیلان... واقع شده در نظر بگیرید. تمام گیلان را سیاه‌پوش کرده‌اند آن وقت ما می‌توانیم [عملکرد] این انجمن را بگوییم صحیح است؟! با این کثافت کاری‌هایی که در گیلان واقع شده است ما نباید تا این درجه احتیاط بکنیم. فردا بنده و جنابعالی گیر هستیم بنده هیچ عقیده ندارم که دولت مَر قانون را ملاحظه کرده و می‌کند... بنده عقیده دارم که مجلس به عنوان کدخدامنشی یا به هر عنوانی که می‌خواهد به این کثافت کاری‌هایی که از طرف دولت‌های سابق و این دولت واقع شده است خاتمه بدهد. آقایان وقایع... گیلان را ملاحظه کنید حقیقتاً افتتاح آور است. ما رفتیم در هیئت رئیسه نشستیم، وزیر داخله هم آمد، معاون وزارت داخله آمد، نماینده‌های محترم آمدند، دولت می‌گوید من عاجز هستم از اینکه به این وضعیت خاتمه بدهم! پس کی باید این کار را بکند؟!... می‌خواهید حمله هم به من بکنید بکنید، اما بنده این موقع را فوق‌العاده می‌دانم و حق می‌دهم به مجلس که در این قضیه وارد شود و حل مسئله کند، زیرا هیچ قوه [ای] فوق قوه مجلس نیست... این مسئله فوق‌العاده است و موقع آن است که مجلس یک تصمیمی اتخاذ کند که این... ولایت را از این کثافت کاری و از چنگال این انجمن‌ها نجات دهد.^۲

اما اکثر اعضای مجلس چون محمد تقی بهار (ملک الشعرا) و مهدی فاطمی و حسین دادگر با این سخنان مخالفت کردند و نتیجه آن شد که مجلس نه تنها اقدام علمی‌ای در این مسیر انجام نداد بلکه پاسخ دادخواهی‌های مردم مظلوم رشت را هم نداد.^۳ رشت به قدری بحرانی شده بود که حتی از دست مجلس هم کاری ساخته نبود. بعد از این سخنان دوباره زاهدی انتخابات رشت را متوقف کرد و در روز ۱۲ دی اعلام کرد رأی‌گیری دوباره

۱. مذاکرات مجلس، دوره ۶، جلسه ۲۹، ۲۲ آبان ۱۳۰۵، ص ۳۶۵-۳۶۴.

۲. مذاکرات مجلس، دوره ۶، جلسه ۲۹، ۱ آذر ۱۳۰۵، ص ۴۲۹.

۳. همان، ص ۴۳۰-۴۲۹؛ *اطلاعات*، س ۱، ش ۸۴، ۱ آذر ۱۳۰۵، ص ۲-۱.

انجام خواهد شد و شروع به توزیع تعرفه کردند!^۱

تدبیر ملوکانه!

صدرالاشراف از مهره‌های برجسته رژیم رضاخان، درباره فضای رشت چنین می‌نویسد: اهالی رشت بدون استثنا، تعطیل عمومی کرده بازارها را سیاه پوش [کردند] و تعطیل به درجه‌ای بود حتی حمام‌ها را هم بسته بودند و یک نفر کارگر و حمال کار نمی‌کرد

همان طور که گفتیم نمایندگان، محمود غلامیر (احتشام السلطنه) وزیر داخله را به مجلس احضار کردند و درباره وضع رشت از او سؤال پرسیدند و او جواب داد که «من عاجز هستم از اینکه به این وضعیت خاتمه بدهم.»^۲ اما واقعیت غیر از این بود و این تحریکات و فتنه‌انگیزی‌ها یک طرفش هم به وزارت داخله ارتباط می‌یافت. رجبعلی منصور (منصورالملک)^۳ معاون وزیر داخله به رشت رفت و در آنجا بلوایی به پا کرد که به قیام خونین مردم تبدیل

شد. او که می‌دید اقدامات زاهدی مؤثر واقع نشده است، از موضعی بالاتر و قوی‌تر دست به ایجاد محیط اختناق آلود زد و عده زیادی از مردم و رهبران را دستگیر کرد. منصور، داماد ظهیرالملک حاکم گیلان نیز بود و او را در این سرکوبی کمک رساند. این مسئله در مجلس بازتاب یافت و یعقوب انوار در ۱۱ دی ماه درباره‌اش چنین گفت:

چند روز قبل در روزنامه خواندم که معاون وزارت داخله به قزوین حرکت کرده و از آنجا هم به رشت خواهد رفت. اول خیال می‌کردیم که برای سجل احوال است [ولی] حالا مطابق تلگرافاتی که می‌رسد معلوم شده است که ایشان برای انتخابات رفته‌اند و آتشی در آنجا روشن کرده‌اند، مردم را در فشار گذاشته و تعقیب کرده‌اند. از قراری

۱/اطلاعات، س ۱، ش ۱۱۸، ۱۲ دی ۱۳۰۵، ص ۲.

۲. مذاکرات مجلس، دوره ۶، جلسه ۱۲۹، ۱ آذر ۱۳۰۵، ص ۴۲۹.

۳. رجبعلی منصور ملقب به منصورالملک در سال ۱۲۵۶ش به دنیا آمد. وی در اواخر قاجار پست‌هایی چون کفالت وزارت امور خارجه، وزارت داخله (کشور)، حکمرانی ارومیه را تجربه کرد و در زمان پادشاهی رضاخان پست‌هایی چون والی آذربایجان، معاون وزارت داخله، وزارت طرق و شوارع (راه)، وزارت صناعت (پیشه و هنر) را به دست آورد و در نهایت در ۴ تیر ۱۳۱۹ به نخست‌وزیری رسید و بعد از فرار رضاخان از کشور و ورود متفقین به ایران برکنار شد. او در زمان محمدرضا پهلوی بار دیگر در فروردین ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری رسید و لایحه الحاقی نفت «گس-گلشائیان» را که یک قرارداد استعماری به نفع انگلیس بود به مجلس برد ولی این لایحه به قدری فضاحت بار بود که نمایندگان ضمن رد این لایحه، رأی به برکناری نخست‌وزیر دادند و او در ۵ تیر ۱۳۲۹ برکنار شد. او از پیشگامان فراماسونری در ایران و از زمان مشروطه عضو لژ بیداری ایران بود و در ۱۷ آذر ۱۳۵۱ درگذشت. دو پسرش در زمان پهلوی دوم از برجستگان رژیم بودند؛ پسرش حسنعلی منصور در سال ۱۳۴۲ به نخست‌وزیری رسید و پسر دیگرش جواد به وزارت رسید. (حسن فراهانی، همان، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ ابراهیم صفایی، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵-۱۰۱؛ منوچهر نظری، همان، ص ۸۱۳-۸۱۱).



نمایندگان، محمود علامیر (احتشام السلطنه) وزیر داخله را به مجلس احضار کردند و درباره وضع رشت از او سؤال پرسیدند و او جواب داد که «من عاجز هستم از اینکه به این وضعیت خاتمه بدهم». اما واقعیت غیر از این بود و این تحریکات و فتنه‌انگیزی‌ها یک طرفش هم به وزارت داخله ارتباط می‌یافت. رجبعلی منصور (منصور الملک) معاون وزیر داخله به رشت رفت و در آنجا بلوایی به پا کرد که به قیام خونین مردم تبدیل شد. او که می‌دید اقدامات زاهدی مؤثر واقع نشده است، از موضعی بالاتر و قوی‌تر دست به ایجاد محیط اختناق آلود زد و عده زیادی از مردم و رهبران را دستگیر کرد

که تلگراف رسیده یک نفر آدم کشته شده است... منصورالملک چه حق داشته است که به رشت برود برای انتخابات و آتش روشن کردن؟!^۱ اسدالله زوار نماینده کاشمر نیز در تأیید سخنان انوار گفت که «وزیر داخله، دیکتاتور شده است.»^۲ از نمایندگان نه کسی از وزیر داخله سؤال پرسید و نه او را استیضاح کرد چون این دیکتاتوری محدود به او نبود، بلکه از بالاتر از او یعنی از شاه شروع شده بود و در تمام مدیران هم تأثیر داشت و در رأس تمام این خودکامگی‌ها او نشسته بود. خواهیم گفت که منصورالملک از سوی وزارت داخله به رشت نرفته بود بلکه مستقیماً از رضاخان دستور داشت تا برای کشتار و هر نوع جنایتی به زاهدی چراغ سبز نشان دهد و خودش کمک‌کارش باشد و در تمام ماجرای سرکوب و دستگیری‌ها، منصور در رشت و در کنار زاهدی بود.

در همین اوضاع بود که زاهدی، آیت‌الله رسولی را دستگیر کرده و ریش ایشان را تراشیده و به جنگل‌های دور دست فومن تبعید کرد و «در آنجا «نورمحمدخان تهمتن» به اشاره زاهدی با رسولی بدرفتاری‌ها می‌نمود و انواع آزار را در حقش روا می‌داشت.»^۳ زاهدی عده‌ای از نزدیکان آیت‌الله رسولی را نیز به جنگل‌های طالش تبعید کرد.^۴ صدراالشراف چنین می‌نویسد:

۱. اطلاعات، س ۱، ش ۱۱۹، ۱۳ دی ۱۳۰۵، ص ۱.
۲. همان.

۳. رضا رضازاده لنگرودی (به کوشش)، همان، ص ۹۸؛ علی امیری (به کوشش)، خاطرات میرزا احمدخان عمارلونی از رجال آزادخواه انقلاب مشروطه (نماینده ادوار دوم تا سوم مجلس شورای ملی)، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۳؛ صادق احسان‌بخش، همان، ص ۲۵۶.
۴. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۵-۲۵۴. دکتر عباس منظرپور درباره آیت‌الله رسولی چنین می‌نویسد: «مجتهدی که در اوایل کودتای رضاخان، وقتی فضل‌الله خان زاهدی (سر تیپ زاهدی بعدی) فرماندار گیلان بود دست به جنایت و اعمال خلاف اخلاق فراوان زده بود، با او شدیداً به مبارزه برخاست و مردم رشت هم با پیروی از ایشان مبارزات و فدکاری‌های زیادی در مخالفت با زاهدی انجام دادند. همین مبارزات بود که به زندانی و تبعید شدن آیت‌الله رسولی رشتی به فوونات انجامید.» (عباس منظرپور، در کوچه و خیابان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴-۱۴۳).

[زاهدی] ۴ نفر را به فومن، ۳ فرسنگی شهر برده و به قدری چوب زده بود که یک نفر از چوب مرده و ۳ نفر دیگر مدت‌ها، معالجه زخم‌های بدن خود را کردند.^۱

خبر دستگیری آیت‌الله رسولی و اهانت به ایشان کافی بود برای اینکه اوضاع به هم بریزد. مردم که به خاطر دستگیری آیت‌الله رسولی و اهانت به ایشان، خشمگین شده بودند به تظاهرات پرداختند. آنها در نبود رهبرشان نیز دست از مبارزه نکشیدند و با شدت بیشتری مبارزه را ادامه دادند.^۲

روزنامه/اطلاعات که زیر سانسور رژیم قرار داشت اشاره‌وار درباره اوضاع رشت چنین نوشت که در ۱۱ دی‌ماه (۲۷ جمادی الثانی) «تمام دکاکین تعطیل گردید زیرا اعلان انتخابات از طرف حکمران امروز در شهر منتشر شد که کسبه بازار اظهار می‌دارند که انجمن نظار، محل اعتماد ما نیست، به این جهت ما رأی نخواهیم داد. شایعات دیگری نیز هست که قریب سه هزار نفر خود را کاملاً حاضر کرده‌اند که در موقع باز کردن صندوق انتخابات، آرای مأخوذه خوانده نشود.»^۳

زاهدی دستور داد نیروهای تیپ شمال به مردمی که از دستگیری رهبرشان خشمگین بودند حمله کنند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و بسیاری از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند. جمعیت بسیاری دستگیر شدند به طوری که در ۲ روز اول، زندان رشت و حیاط وسیع شهربانی مملو از جمعیت شد. با دستور زاهدی دستگیری‌ها ادامه یافت و فضای دژبانی و سربازخانه رشت را هم به این امر اختصاص دادند. در همین موقع به دستور زاهدی انتخابات برگزار شد و بعد از آن انجمن نظارت بر انتخابات مشغول قرائت آرای ساختگی شدند. مردم از سرکوب و خفقان شدیدی که زاهدی ایجاد کرده بود نهراسیدند. چندین هزار نفر از مردم کفن‌پوش به سمت محل شمارش آرا رفتند. مأموران شروع به تیراندازی کردند، درگیری خونینی بین مردم و دسته‌های مسلح و سرباز و پلیس رخ داد و عده‌ای از مردم به شهادت رسیدند. مردم وارد محوطه انجمن نظارت شده و صندوق را در اختیار گرفته و به آتش کشیدند.^۴

۱. محسن صدر، همان، ص ۲۸۴.

۲. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۵.

۳. اطلاعات، س ۱، ش ۱۲۰، ۱۴ دی ۱۳۰۵، ص ۱.

۴. همان؛ رضا زاده لنگرودی (به کوشش)، همان، ص ۹۸/اطلاعات، س ۱، ش ۱۱۹، ۱۳ دی ۱۳۰۵، ص ۲. در یکی از اسناد چنین آمده: «چندین هزار نفر از مردم غیور رشت کفن پوشیده و پس از مبارزات خونین یادسته‌های مسلح و سرباز و پلیس، وارد محوطه انجمن شدند و صندوق را از تصرف مزدوران بیگانه که عنوان عضویت انجمن داشتند خارج کردند...» (عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۵).



عده‌ای از مردم رشت در ۱۳ دی ۱۳۰۵ تلگرافی برای مجلس فرستادند که رونوشت این تلگراف را برای تیمورتاش وزارت دربار، چند تن از نمایندگان مجلس مانند سید احمد بهبهانی، حاج اسدالله زوار، حاج آقا رضا رفیع، دکتر مصدق، سید یعقوب انوار، آیت‌الله مدرس و سید زین‌العابدین فومنی و نیز برای دوروزنامه/قدا/م و ناهید فرستادند و تقاضا کردند که به وضع محبوسین در رشت رسیدگی شود چرا که بدون هیچ دادگاهی در زندان به سر می‌برند:

وقایع فجیعه گیلان به اسم خارجه معروض، محبوسین مجروح و غیر مجروح در نظمیه با تحمل زجر، با منع صریح قانون از توقیف متهمین بدون حکم محکمه؛ معهدنا رئیس نظمیه مرتکب توقیف غیر قانونی شده [است]. تقاضا داریم امر اکید به محاکمه رئیس نظمیه - که برخلاف مصرحات قانون رفتار و مشمول قانون مجازات عمومی است - فرمایید و نیز مقدرات گیلانیان را تعیین فرمایید که باید در قسمت قانون مشروطیت اداره شود یا در قسمت سرنیزه؟! و آیا گیلانیان از حقوق مدنی باید محروم باشند یا خیر؟^۱

زاهدی و ترات مغرور از سرکوبی قیام، به عیاشی می‌پرداختند و در این مدت بحران نیز دست از عیاشی نکشیدند:

در این مدت، هرزگی و عیاشی زاهدی در خدمت کنسول انگلیس شب‌ها در باغ محتشم ادامه داشت و روزها با عده انبوهی سرباز مسلح به شهربانی و سربازخانه می‌رفت و با مشیت و لگد و شلاق علمای جلیل‌القدر و آزادیخواه گیلان و سایر سران نهضت را که در سربازخانه به بیگاری گرفته بودند شخصاً مضروب می‌نمود.^۲

منصور در تمام این ماجرا در کنار زاهدی بود و در این روز که کار خودش را تمام شده می‌دید به سوی تهران رهسپار شد. او در ۱۶ دی نزد رضاشاه رفت و در کاخ گلستان گزارش انتخابات رشت را به رضاشاه بیان کرد.^۳

مردم با همه سختی‌هایی که کشیده بودند و فشارهایی که تحمل می‌کردند و نیز برف شدیدی که می‌بارید، در روز ۱۵ دی قسمتی از بازار را گشودند و خوشحال بودند که با به آتش کشیدن صندوق رأی، انتخابات رشت باطل شده است. آنها پرچم‌های رنگی بر

۱. اسناد روحانیت و مجلس (۴)، ص ۶۹ و ۷۲-۷۳.

۲. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵۵.

۳. اطلاعات، س ۱، ش ۱۲۱، ۱۵ دی ۱۳۰۵، ص ۲؛ همان، ش ۱۲۲، ۱۶ دی ۱۳۰۵، ص ۱.

در و دیوار شهر نصب کردند و این پیروزی را به هم تبریک می گفتند.^۱ عده‌ای از مردم رشت به وزارت داخله تلگرافی ارسال کردند و طی آن درخواست کردند که انتخابات رشت باطل و انجمن نظارت بر انتخابات هم منحل گردد. جوابی که وزارت داخله داد بسیار جالب است:

مطابق ماده ۱۷ قانون انتخابات، انحلال انجمن غیر ممکن است و مطابق ماده ۴۰ قانون انتخابات، نیز شکایات از انتخابات، مانع از انجام انتخابات نخواهد بود!^۲

این مسئله باعث شد که تحسن‌ها به حال خود باقی باشد و اوضاع به حالت عادی بازنگردد.

اعزام نماینده

مسئله انتخابات رشت باز تاب گسترده‌ای در کشور یافت و به یک بحران بزرگ برای رژیم رضاخان تبدیل شد. رضاشاه در صدد برآمد تا با فرستادن نماینده، این بحران را به شکل آبرومندان‌های ختم کند. تیمورتاش وزیر دربار، محسن صدر (صدرالاشراف)^۳ رئیس دیوان عالی تمیز و حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه)^۴ حکمران تهران را به رضاشاه پیشنهاد داد تا به عنوان نماینده شاه راهی رشت شوند. زمانی که تیمورتاش آن دورا نزد رضاشاه برده، دیکتاتور به آنها توصیه‌ای کرد که شنیدن آن توصیه از زبان یکی از همین

۱. اطلاعات، س ۱، ش ۱۲۲، ۱۶ دی ۱۳۰۵، ص ۱.

۲. اطلاعات، س ۱، ش ۱۳۱، ۲۸ دی ۱۳۰۵، ص ۱.

۳. محسن صدر معروف به صدرالاشراف از روحانیون مشروطه‌خواهی بود که در زمان رضاخان از کسوت روحانیت خارج شد. در زمان نهضت جنگل، مدتی از سوی دولت مرکزی ریاست عدلیه (دادگستری) را در گیلان بر عهده داشت و از طرف و ثوق‌الدوله مأمور مذاکره با نهضت جنگل شد ولی از سوی نهضت دستگیر شد. او در زمان رضاخان از ارکان این رژیم به شمار می‌رفت و پست‌هایی چون دادستانی کل کشور، وزارت عدلیه را بر عهده گرفت. وی در زمان پهلوی دوم در سال ۱۳۲۴ ش به نخست‌وزیری رسید و در اواخر عمر به ریاست مجلس سنا انتخاب شد و در ۱۳۴۱ ش درگذشت. (باقر عاقلی، همان، ج ۲، ص ۹۲۴-۹۱۸).

۴. حسین سمیعی معروف به ادیب‌السلطنه در سال ۱۲۵۳ ش در رشت متولد شد. در زمان مشروطه از مشروطه‌خواهان سکولار بود و در انتخابات سوم مجلس شورای ملی از سوی رشت به مجلس رفت. او به عضویت سازمان فراماسونری درآمد و در اواخر قاجار پست‌های مهمی چون وزارت داخله، معاون نخست‌وزیر، وزیر فواید عامه، کفیل وزارت داخله و وزارت عدلیه را تجربه کرد. در مجلس مؤسسان رأی به حذف سلطنت قاجار و روی کار آمدن رژیم پهلوی داد و بعد از آن به پست‌هایی چون وزیر داخله، حاکم تهران، حاکم آذربایجان، رئیس تشریفات دربار، وزیر مشاور و رئیس فرهنگستان زبان رسید. او در ۱۶ بهمن ۱۳۳۲ ش درگذشت. (حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۶۸-۶۵؛ باقر عاقلی، همان، ص ۸۲۸-۸۲۵؛ باقر عاقلی، مشاهیر رجال، تهران، گفتار، ۱۳۷۰، ص ۲۷۵-۲۵۶؛ حمیدرضا شاه‌آبادی، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۸۷؛ محمد اسحاق، سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، طلوع و سپروس، ۱۳۶۳، ص ۳۲۳-۳۲۰).





دو نماینده بسیار خواندنی است. صدرا لاشراف چنین می‌نویسد:

همین که ما را نزد رضاشاه برد، شاه جملاتی مبهم گفت ولی مقصود او روشن بود و آن اینکه غائله انتخابات [را] باید به هر نوع است رفع کنید ولی نه به طور محاکمه؛ که مابین مردم و قوای دولتی و حیثیت قشونی را مراعات بکنید!^۱

جالب است که رضاخان به نمایندگان می‌گوید که حق ندارند زاهدی را به عنوان خاطی معرفی کنند و نباید محاکمه‌ای برای نظامیان خطاکار صورت بگیرد، گویا که نظامیان و رای قانون هستند!

صدرا لاشراف که تا پایان عمر به رژیم دیکتاتوری پهلوی وفادار بود، در کتاب خاطراتش درباره این دستور رضاشاه چنین می‌نویسد:

این امر درست حکایت کج‌دار و مریز بود زیرا اقوای نظامی نه تنها در امری که از حقوق خاصه ملت است دخالت کرده بود بلکه به زور سرنیزه و تبعید و حبس و چوب زدن به اشخاص مؤثر، سلب آزادی از مردم کرده و می‌خواهد دو نفر را به زور بر مردم تحمیل کند.^۲

دو نماینده همان شب، عبهمن حرکت کردند و صبح به رشت رسیدند. حسن خان ظهیرالملک حاکم رشت به استقبال شان رفت و وارد منزل او شدند. اوضاع رشت در این زمان به گونه‌ای بود که «مردم تمام بازارهای رشت را سیاه پوش کرده و روی آن عبارت «مرگ آزادی» را نوشته بودند و شهر در حال تعطیل عمومی بود.»^۳

زاهدی به دیدن نمایندگان رفت و بعد از شور و مشورت قول داد که برای پایان دادن به اعتصاب عمومی، زندانیان را آزاد کند و دست از اقدام خشونت‌آمیز بردارد تا نمایندگان هم بتوانند برای جلب اعتماد مردم، اقدام کنند.

نمایندگان قصد داشتند با مردم دیدار عمومی داشته باشند تا با صحبت با آنها از خشم مردم بکاهند ولی حضور نمایندگان در خانه حاکم باعث شد تا هیچ کس به آنها نزدیک نشود. این مسئله موجب شد تا آنها از خانه حاکم خارج شده و جای دیگری که

۱. محسن صدر، همان، ص ۲۸۵.

۲. همان. البته صدرا لاشراف با اینکه به اشتباه بودن سخن رضاخان معترف است ولی مثل همیشه مطیع فرمان او بود و خودش عامل تحمیل این ظلم به مردم ستم‌دیده گیلان و آیت‌الله رسولی شد. او در توجیه این کار می‌نویسد: «من اگر چه اشکال این مأموریت را می‌دانستم ولی چاره نداشتم چه مخالفت امر شاه برای هیچ کس مقدور نبود. امر شاه طوری بود که باید فوراً اجرا شود.» (همان)

۳. همان؛ اطلاعات، س ۱، ش ۱۳۸، ۶ بهمن ۱۳۰۵، ص ۲. صدرا لاشراف در جای دیگری درباره فضای رشت چنین می‌نویسد: «هالی رشت بدون استثناء، تعطیل عمومی کرده بازارها را سیاه پوش [کردند] و تعطیل به درج‌های بود حتی حمام‌ها را هم بسته بودند و یک نفر کارگر و حمال کار نمی‌کرد.» (محسن صدر، همان، ص ۲۸۴).

آیت الله رسولی و سایر علمای بزرگ رشت چون آیت الله سید محمود روحانی و آیت الله شیخ محمدحسن صیقلانی که به وضعیت انتخابات رشت اعتراض داشتند در روز ۲۲ آبان ۱۳۰۵ در تلگرافخانه متحصن شده و تلگرافی به مستوفی الممالک نخست وزیر فرستادند و از اینکه زاهدی مخل برگزاری انتخابات شده شکایت کردند

منسوب به دولت نباشد را برای اقامت خود در نظر بگیرند. صدرالاشرف به منزل محمدهاشم کوچصفهانی رفت و حسین سمیعی هم که رشتی بود به منزل اقوامش رفت. مردم برای گله از حاکم به نزد آنها رفته و شکایات بسیاری را مطرح می کردند. از همه بیشتر جوانان بودند که ناراحتی خود را از رژیم و زاهدی اعلام می کردند.^۱

زاهدی خلاف وعده ای که داده بود در مکانی که صدرالاشرف مشغول گفت و گو با مردم بود، میرمحمد مدنی مدیر روزنامه ترغیب را به

خطر افشاگری، دستگیر کرده و او را برای تبعید به فومن، پیاده تا فومن برد!^۲

این گونه اقدامات زاهدی، تمام تلاش های نمایندگان را نقش بر آب می کرد اما آنها توانایی مقابله با زاهدی را نداشتند چون او بیش از آنها مورد حمایت رضاشاه بود. زاهدی از افسران ارشد و نیروهای زبده رضاخان بود که در سرکوبی مخالفان و بر تخت نشاندنش نقش مهمی ایفا کرده بود. و به قول صدرالاشراف «کمک زیاد در ترقیات رضاشاه کرد و طرف توجه او بود.»^۳

در مجموع اوضاع به گونه ای پیچیده شده بود که گویا قابل حل نبود تا جایی که رضاشاه به زاهدی تلگرافی فرستاد تا مدتی از اقدامات خشونت بار اجتناب کند. این مسئله باعث شد که مذاکرات انجام نشود. نتیجه مذاکرات این بود که متحصنین از اعتصاب و تحصن خارج شوند و بی گناهایی که به دست زاهدی تبعید شده بودند خصوصاً آیت الله رسولی باز گردند و زندانی ها آزاد شوند.^۴

در نهایت با صلاحدید دو نماینده، انتخابات رشت در این دوره باطل اعلام شد و در تلگرافی که از وزارت داخله به حکومت رسید علت این امر «اختلاف مردم در انتخاب کاندیداها!» اعلام شد و نه تنها زاهدی برای جنایاتش در رشت، محاکمه نشد بلکه هرگز

۱. همان، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۶.

۳. همان، ص ۲۸۴.

۴. روزنامه/اطلاعات، س ۱، ش ۱۴۲، ۱۲ بهمن ۱۳۰۵، ص ۱.





زاهدی، آیت‌الله رسولی را دستگیر کرده و ریش ایشان را تراشیده و به جنگل‌های دوردست فومن تبعید کرد و «در آنجا «نورمحمدخان تهمتن» به اشاره زاهدی با رسولی بدرفتاری‌ها می‌نمود و انواع آزار را در حقیقت روا می‌داشت.» زاهدی عده‌ای از نزدیکان آیت‌الله رسولی را نیز به جنگل‌های طالش تبعید کرد

حرفی از دخالت‌های زاهدی در انتخابات به میان نیامد.^۱ اما این پیروزی بزرگ و شیرین با پایمردی مردم رشت حاصل شد که انتخابات، باطل اعلام شد و هیچ کدام از نمایندگان دربار، در این دوره از مجلس شورای ملی به عنوان وکیل رشت به مجلس نرفتند.^۲

با این ترتیب رژیم رضاخان مهره‌های مهمی را برای مقابله با آیت‌الله رسولی درگیر این واقعه کرد که بسیاری از آنها چند سال بعد به نخست‌وزیری یا وزارت رسیدند چون فضل‌الله زاهدی،

صدرالاشرف، ادیب‌السلطنه سمیعی، رجبعلی منصور، حسن‌خان ظهیرالملک. دولت انگلیس هم مستر ترات را که در حدود ۱۳۲۰ ریاست تشکیلات جاسوسی انگلیس در ایران را بر عهده داشت در این واقعه برای مقابله با آیت‌الله رسولی به کار گرفت.

نقش روشنفکران

همان‌طور که گفتیم، جریان روشنفکری در این قیام، نقش رسوایی را بازی کرد و همان‌طور که با دیکتاتور و کنسول انگلیس، همگام و هم‌جهت عمل کرد، بعدها نیز از مردم رشت برای پایداری بر خواسته به حقشان انتقام گرفت. به عنوان نمونه ابراهیم فخرایی با اینکه بعدها به صحیح بودن خواست مردم رشت در این انتخابات اعتراف می‌کند ولی باز مردم را مورد توهین و اتهام قرار می‌دهد. او چنین اعتراف کرده که:

رشتی‌ها مایل بودند کاندیداهای مورد نظرشان حاجی شیخ باقر رسولی و حاجی شیخ علی فومنی (علم‌الهدی) را به مجلس شورای ملی بفرستند. لیکن فرمانده تیپ مستقل شمال سر تیپ فضل‌الله زاهدی... با نظر مردم مخالف بود و میل داشت که کاندیداهای خودش انتخاب شوند

۱. همان؛ محسن صدر، همان، ص ۲۸۶.

۲. پرورش، ش ۲۳۲، ۱۳۰۵/۱۱/۱۱، ش به نقل از: محمود نیکویه، تاریخچه بلدیة رشت از مشروطه تا ۱۳۲۰، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶؛ حمید بصیرت‌منش، علما و رژیم رضاشاه؛ نظری بر عملکرد سیاسی-فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۵، تهران، عروج، ۱۳۸۵، ص ۴۳۶. بعضی تاریخ‌نگاران مدعی شده‌اند که این قیام ثمره دیگری هم داشته است و آن اینکه زاهدی به خاطر عدم توانایی در اداره منطقه، برکنار شده است. ولی این ادعا نباید درست باشد چون او بعد از اینکه از گیلان رفت ارتقا یافت و در کمتر از دو سال دو پست مهم ریاست شهربانی کل و ریاست ژاندارمری کل را به چنگ آورد. (حسن فراهانی، همان، ج ۱، ص ۵۰۰؛ اردشیر زاهدی، همان، ص ۲۴-۲۳.)

که یکی از آنها میرزا احمدخان عمارلویی بود... این بار رشتی‌ها دامن همت به کمر زده، بی تفاوتی را کنار گذارده، مصمم شدند که وکلای منتخب رشت نمایندگان واقعی خودشان باشند.^۱

فخرایی اما در مقاله‌ای دیگر که به طرفداری از عمارلویی نگاشته است به مردم رشت حمله کرده و آنها را مورد اتهام قرار می‌دهد:

[عمارلویی] به علت تشدید اختلافات و مقاومت لجوجانه مردم، توفیق حاصل نمی‌کند و شهر رشت در این دوره از داشتن نماینده محروم می‌گردد.^۲

باید از این نویسنده پرسید که به چه دلیل مردمی را که برای گرفتن حق خود قیام کرده‌اند به «لجاجت» متهم می‌کنید؟ آیا انتخابات حق مردم نیست؟ آیا این مردم نیستند که با رأی خود نمایندگان را انتخاب می‌کنند؟ آیا در انتخابات حق با زاهدی فرماندار رشت بود و مردم باید کوتاه می‌آمدند؟ آیا فضل‌الله زاهدی از تهمت «مقاومت لجوجانه» مبرا است ولی مردم متهم؟ طبیعی است که اگر انتخابات حق مردم است پس دیگران حق ندارند خواست خود را با زور به مردم تحمیل کنند. در اینجا معلوم می‌شود که روشنفکران شعار «مشروطه» و «احترام به آراء مردم» را فقط به عنوان حربه‌ای برای سرکوب مخالفان شان به کار می‌برند و خود به آن اعتقادی ندارند.

هجرت به تهران

آیت‌الله رسولی مدت‌ها زیر فشار و شکنجه مزدوران رضاخان قرار داشت. بعد از گذشت مدتی، تبعید به پایان رسید ولی فشار و اختناق برای حضور ایشان به حدی بود که نتوانست در رشت بماند. ایشان به تهران رفت و این شهر را برای ادامه حیات برگزید.

شمس‌گیلانی در متنی که در سال ۱۳۲۶ می‌نویسد درباره آیت‌الله رسولی چنین

۱. رضا رضازاده لنگرودی (به کوشش)، همان، ص ۹۷.

۲. ابراهیم فخرایی، «رجال صدر مشروطیت میرزا احمد قزوینی»، یغما، فروردین ۱۳۳۸، ش ۱۲۹، ص ۴۵. عجیب است که چرا ابراهیم فخرایی که سابقه مبارزاتی در نهضت جنگل دارد، از شخصیتی مثل عمارلویی دفاع می‌کند. فخرایی این مقاله را در دفاع از عمارلویی نوشته است! بدیهی است در هر انتخابات آنچه که مردم انتخاب می‌کنند دارای ارزش است و اگر کسی که مورد پسند مردم نیست بخواهد با توسل به زور یا هر چیز دیگری انتخاب شود، این کارش ارزشی ندارد بلکه کسی که از این راه قصد دارد خودش را به مردم تحمیل کند باید توبیخ و مذمت شود. دفاع فخرایی از این شخص مایه تعجب و نیز تأسف است. سردبیر مجله یغما که مقاله فخرایی در آن منتشر شده بر خودش لازم دیده که در پایان مقاله مخالفت خود را با ادعای فخرایی اعلام کند و این چنین بر فخرایی خرده گرفته است: «در هنگام تصحیح مطبعی این مقاله توجه شد که... [عمارلویی] خواسته است به زور سرنیزه از رشت وکیل شود و مردم شرافتمند گیلان زیر بار نرفته‌اند!... اللهم الجعل عواقب امورنا خیرا!»، (همان)





می گوید که:

از رجال سیاسی شهر رشت صدمات زیادی متوجه او شده و از گیلان
رنجیده، مهاجرت به شهر تهران نموده. امروز [سال ۱۳۲۶ ش] از
برجستگان آن دیار و از مدرسین آن سامان است.^۱

آیت‌الله رسولی که از مجتهدین مسلم و از علمای مهذب بود، به محض ورودش به
تهران مورد توجه بزرگترین فقهای پایتخت قرار گرفت. او شروع به تدریس سطوح بالای
دروس حوزوی در حوزه علمیه تهران کرد و در مسجد امامزاده زید(س) واقع در بازار
کفاشان به اقامه نماز جماعت پرداخت.^۲

ایشان که سابقه طولانی مبارزاتی داشت از زمان ورودش به تهران تا سال ۱۳۲۰- که
رضاخان از کشور گریخت- تحت نظر بود. بعد از رفتن رضاخان، فضا باز شد و آیت‌الله
رسولی توانست فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی‌اش را گسترش دهد.

در آن سال‌ها مطبوعات به طور عمده توسط غرب‌زدگان اداره می‌شد ولی باره افتادن
معدود مجلات دینی، علما به حمایت از این مجلات پرداختند تا آنها را به مردم معرفی
کرده و مردم را به اشتراک آنها ترغیب کنند. از مهم‌ترین این حمایت‌ها، بیانیه‌ای است
که ۹ نفر از برجسته‌ترین علمای تهران در دی‌ماه ۱۳۲۴ صادر کردند و طی آن مردم را
«به اشتراک و مساعدت به روزنامه/بین‌اسلام ترغیب کرده بودند.»^۳ در پای این بیانیه
امضای آیت‌الله شیخ باقر رسولی نیز به چشم می‌خورد. آیت‌الله رسولی به همراه عده‌ای
دیگر از علمای تهران به حمایت از نشریات دینی پرداختند و در جهت ترویج و تقویت
این نشریات تلاش زیادی کردند.^۴

یک سال بعد نشریه/بین‌اسلام فهرستی را با عنوان «کسانی که به روزنامه/بین‌اسلام
خدمت کرده‌اند» منتشر کرد. از اولین افرادی که در این لیست نامش موجود است
آیت‌الله رسولی است.^۵

حضور آیت‌الله رسولی در تهران باعث شده بود که دیگر به عنوان یکی از علمای بزرگ
پایتخت به حساب آید. وی در کنار حدود ۱۰ نفر از علمای دیگر از جمله آیت‌الله کاشانی،

۱. حسن شمس‌گیلانی، همان، ص ۱۲۸.

۲. صادق احسان‌بخش، همان، ص ۲۵۵.

۳. «بیانیه علما برای مساعدت روزنامه/بین‌اسلام»، آیین‌اسلام، ۲۱ دی ۱۳۲۴، ش ۹۴، ص ۴. گفتنی است که
نسخه چاپی این اعلامیه با امضای آیت‌الله رسولی در آرشیو مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان موجود است.

۴. محمد توکلی طرقی، «بهایی‌ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران»، ایران‌نامه، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، ش ۷۳
و ۷۴، ص ۱۰۲.

۵. «کسانی که به روزنامه/بین‌اسلام خدمت کرده‌اند»، آیین‌اسلام، ۱ مهر ۱۳۲۵ ش، ش ۱۳۰، ص ۲۵.

زاهدی دستور داد نیروهای تیپ شمال به مردمی که از دستگیری رهبرشان خشمگین بودند حمله کنند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و بسیاری از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند. جمعیت بسیاری دستگیر شدند به طوری که در ۲ روز اول، زندان رشت و حیاط وسیع شهربانی مملو از جمعیت شد. با دستور زاهدی دستگیری‌ها ادامه یافت و فضای دژبانوی و سربازخانه رشت را هم به این امر اختصاص دادند

آیت‌الله سید مرتضی لنگرودی «هیئت علمیه» ای را تشکیل دادند و در مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی نظر می‌دادند و رهبری مردم را بر عهده داشتند. این هیئت در مناسبت‌های مختلف بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی را صادر می‌کرد که در جهت‌گیری مردم نقش ایفا می‌کرد و حتی به شاه نیز به خاطر خودکامگی‌هایش هشدار می‌دادند. بعضی از تاریخ‌نگاران این هیئت علمیه را در آمدی بر «جامعه روحانیت مبارز تهران» می‌دانند.^۱ دیگر کسانی که در این هیئت حضور داشتند آیات سید علی رضوی قمی، سید رضا زنجانی، سید احمد شهرستانی، آقابزرگ نوری، سید محی‌الدین طالقانی، سید محمد نبوی، شیخ عباس مشکوری نجفی، سید مرتضی تنکابنی و ابوالحسن مدرسی تهرانی بودند.^۲

انتخابات پانزدهمین دوره مجلس

آیت‌الله کاشانی در رژیم استبدادی، برگزاری انتخابات

آزاد و راه یافتن نمایندگان حقیقی مردم به مجلس را مؤثرترین راه برای مبارزه، انجام اصلاحات و بهبود اوضاع می‌دانست. به همین خاطر حدود یک سال مانده به انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورای ملی شروع به فعالیت و تلاش کرد تا نیروهای متعهد را در تمام کشور گرد هم آورد. تلاش‌های آیت‌الله کاشانی ثمر داد و در مدت کوتاهی نیروهای متعهد در سراسر کشور به این مسئله واقف شدند که تاکتیک مبارزه در این زمان، وارد شدن نمایندگان متعهد به مجلس شورای ملی است.

آیت‌الله کاشانی دوستان و آشنایان مورد اعتماد خود را برای کاندیداتوری به شهرهای مختلف گسیل داشت. آیت‌الله رسولی خاطره خوشی از کاندیداتوری نداشت و آخرش به زندان و شکنجه و تبعید ختم شده بود؛ علاوه بر اینکه ورود او به عرصه‌ای چون

۱. رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی - مذهبی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۱۰.

۲. روح‌الله حسینیان، انقلاب اسلامی (زمینه‌ها، چگونگی و چرایی)؛ بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۴۰-۱۳۲۰)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۶۹؛ علی ابوالحسنی (منذر)، «گفت‌وگو و خاطرات: مصاحبه با آقای حسین شاه‌حسینی راجع به مرحوم آیت‌الله حسین لنگرانی (بخش دوم و پایانی)»، تاریخ معاصر ایران، بهار ۱۳۸۰، ش ۱۷، ص ۳۰۰-۲۹۷.





چندین هزار نفر از مردم کفن پوش به سمت محل شمارش آرا رفتند. مأموران شروع به تیراندازی کردند، درگیری خونینی بین مردم و دسته‌های مسلح و سرباز و پلیس رخ داد و عده‌ای از مردم به شهادت رسیدند. مردم وارد محوطه انجمن نظارت شده و صندوق را در اختیار گرفته و به آتش کشیدند

کاندیداتوری مجلس در آن زمان در شأن او نبود. اما آیت‌الله رسولی به این مسائل اعتنایی نکرد و وقتی دید که آیت‌الله کاشانی بهترین کسی را که برای گیلان می‌تواند بفرستد اوست، آمادگی خود را اعلام کرد و انجام وظیفه شرعی را به مراتب مهم‌تر از رعایت شئون اجتماعی می‌دانست.

در همین ایام عده‌ای از متدینین و بازاریان گیلان ایشان را دعوت کردند تا از سوی رشت کاندیدا شود. آیت‌الله رسولی دعوت مردم رشت

را پذیرفت و به سوی این شهر رهسپار شد. مردم با اعزاز و تجلیل فراوانی از آیت‌الله رسولی استقبال کرده و او را وارد رشت کردند.^۱

آیت‌الله کاشانی در خرداد سال ۱۳۲۵ سلسله مسافرت‌هایی را به شهرهای مهم ایران آغاز کرد. هدف از این مسافرت‌ها سازماندهی نیروهای متعهد در اکثر نقاط کشور و نیز دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات بود. زیرا انتخابات‌ها تا آن زمان به صورت فرمایشی برگزار می‌شد و مردم رغبتی به شرکت در انتخابات نشان نمی‌دادند. اما انتخابات دوره ۱۵ با بقیه دوره‌ها فرق داشت و در گیلان یکی برجسته‌ترین فقها و مجتهدین کشور و از نزدیک‌ترین دوستان آیت‌الله کاشانی کاندیدا شده بود. استقبال فراوان مردم گیلان از آیت‌الله رسولی هم باعث شده بود که آیت‌الله کاشانی، گیلان را از آماده‌ترین نقاط کشور برای انتخاب نیروهای متعهد تشخیص دهد؛ به همین خاطر سلسله مسافرت‌هایش را از گیلان آغاز کرد.

آیت‌الله کاشانی در ۲ خرداد ۱۳۲۵ وارد بندر انزلی شد. ایشان در هر شهری با مردم و علما و بازاریان دیدار می‌کرد و سخنرانی‌هایی می‌کرد که وکیل باید متعهد به اسلام باشد و مردم متدین باید با هم یک صدا به این و کلا رأی دهند. مأمورین شهربانی و آگاهی نیز که از ورود ایشان به گیلان وحشت داشتند، او را در همه جا دنبال می‌کردند و مراقب بودند که اتفاقی نیفتد. طبق اسناد به دست آمده مأمورین، آیت‌الله کاشانی را لحظه به لحظه کنترل می‌کردند و به مراکزشان گزارش می‌کردند. آیت‌الله کاشانی به سایر شهرهای گیلان نیز مسافرت کرد و در هر شهری مورد استقبال چشمگیر مردم و

۱. حسن شمس‌گیلانی، همان، ص ۱۲۸. حسن شمس‌گیلانی درباره آیت‌الله رسولی چنین می‌نویسد: «در سنه ۱۳۲۶ آن جناب را دعوت به گیلان نمودند و با تجلیل تمام به شهر رشت که موطن اصلی او بود وارد که شاید از طرف گیلانیان وکیل گردد.» (همان)

علما قرار گرفت. ایشان روز ۳ خرداد در رشت، ۴ خرداد در لاهیجان، ۵ خرداد در لنگرود، ۶ خرداد در رودسر حضور یافت و سخنرانی‌هایی برای مردم انجام داد. ایشان در روز ۷ خرداد وارد استان مازندران شدند و سفر ایشان به گیلان پایان پذیرفت.^۱

آیت‌الله کاشانی در این سفر کاندیداهای متعهد را به مردم معرفی می‌کرد و به مردم توصیه می‌کرد که به آنها رأی دهند. این سفر برای آشنایی مردم شهرهای مختلف گیلان با کاندیداهای متدین بسیار مؤثر بود.

کمی بعد کاندیداهای گروه‌های مختلف معلوم شدند و رقابت انتخاباتی آغاز گشت. در آن زمان از رشت دو نماینده به مجلس فرستاده می‌شد. نیروهای متدین و بازاریان رشت، آیت‌الله شیخ باقر رسولی را به همراه یکی از روحانیون رشت به نام شیخ باقر رسا^۲ به کاندیداتوری انتخاب کردند.

اما این نگرانی وجود داشت که انتخابات این دوره نیز مثل اکثر دوره‌های قبل، تنها یک انتخابات فرمایشی باشد که نتایج‌اش از قبل معلوم است. چند مشکل عمده بر سر راه کاندیداهای جریان متعهد وجود داشت؛ مشکل اول قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود که توسط حزب دموکرات در تمام شهرها نیروهای قوی‌ای داشت که توانایی دخالت در انتخابات را داشتند. مشکل دیگر حزب توده بود که طرفداران زیادی داشت و از طرف

۱. سید محمود کاشانی، *آیت‌الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۳۹.

۲. شیخ باقر رسا فرزند آخوند ملاغلامعلی در روستای خورگام از توابع رشت در سال ۱۲۶۵ ش متولد شد. او در نجف از محضر آخوند خراسانی استفاده کرد و بعد از بازگشت به رشت در مدرسه مستوفی شروع به تدریس علوم دینی کرد. وی در سال ۱۳۰۲ ش به دعوت ابوالحسن پیرنیا (معاذالسلطنه) وارد عدلیه (دادگستری) شد و در زمان رضاخان از لباس روحانیت خارج شده و مدتی ریاست عدلیه گیلان را بر عهده داشت و به دیکتاتور خدمت می‌کرد. پست‌هایی چون ریاست استیناف آذربایجان، ریاست دادگاه‌های خراسان، ریاست شعبه سوم دیوان عالی کشور را تجربه کرد. وی را از قضاوت درستکار و مسلط به امور قضایی دانسته‌اند که در سال ۱۳۳۳-۱۳۳۲ بازنشسته شد. در پانزدهمین دوره مجلس شورای ملی، در ائتلافی با آیت‌الله رسولی از رشت نامزد شد ولی انتخاب نشد. اندکی بعد از سرکوبی قیام مردم ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، هویدا نخست‌وزیر دست به اصلاحاتی زد تا از مخالفت‌های روحانیون بکاهد؛ از جمله این اقدامات «تعیین یک نفر برای ریاست اوقاف که تا اندازه‌ای با روحانیون درجه یک، شناس و مربوط باشد ولی دارای فکر و مغز متجدد باشد» بود. یکی از کسانی که نخست‌وزیر به رئیس ساواک پیشنهاد داد تا اگر صلاح دانستند، حکمش را صادر کنند باقر رسا بود. باقر رسا در سال ۱۳۵۱ در تهران درگذشت و پیکرش را در قبرستان شیخان قم دفن کردند. فرزندش دکتر مرتضی رسا از اعضای برجسته فراماسونری و از اعضای لژهای کوروش، سعدی، ابن‌سینا و رئیس لژ خیام در سال ۱۳۴۷ بود. (مینا احمدیان، *شیخان قم*، تهران، دلیل ما، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۵۲-۱۵۰؛ ابراهیم اصلاح عربانی (به کوشش)، *کتاب گیلان*، تهران، گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۴۳؛ رضا رضازاده لنگرودی (به کوشش)، همان، ص ۱۰۰؛ *رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک؛ امیرعباس هویدا*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۱؛ امیر جاهد، *سالنامه رسمی مملکتی پارس ۱۳۰۹*، تهران، مؤلف، ۱۳۰۹، ص ۸۴؛ *فراماسونرها، رونارین‌ها و لاینه‌های ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۳*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵؛ اسماعیل رائین، *فراموشخانه فراماسونری در ایران*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۲۵۱).

دولت شوروی حمایت‌های بی‌دریغی می‌شد و در انتخابات می‌توانست به نفع شوروی خلل ایجاد کند. مشکل سوم خاندان‌های اشرافی گیلان بودند که معروف‌ترین آنها «خاندان اکبر» و «خاندان امینی» بودند. این خاندان‌ها به واسطه قدرت و پولی که در اختیار داشتند و نیز حمایتی که از سوی انگلیس می‌شدند در اکثر مجالس شورای ملی از ابتدای مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، نمایندگان داشتند و در اغلب انتخابات‌های فرمایشی، اعضای وابسته به همین خاندان‌ها بودند که به عنوان وکیل انتخاب می‌شدند. خاندان‌های اشرافی وابسته، تأمین‌کننده مطالبات دربار و دولت انگلیس بودند. این سه مشکل، مبارزه‌های سخت را پیش روی جریان متعهد به نمایش می‌گذاشت.

حسن اکبر^۱ و ابوالقاسم امینی^۲ دو کاندیدایی بودند که از دو خاندان اشرافی معروف

۱. حسن اکبر متولد ۱۲۸۹ش فرزند سردار معتمد و از نسل دوم خاندان اکبر به شمار می‌رفت. پدرش و پسر عموهای پدرش از پیشگامان فراماسونری در گیلان و از منحرف‌کنندگان مشروطه گیلان بودند. حسن اکبر به واسطه ثروت هنگفت خانوادگی‌اش با ویکتوریا صارم دختر صادم‌الدوله (فرزند ظل‌السلطان) ازدواج کرد. او از اعضای لژ فراماسونری مزدا بود و توسط میرزا کریم‌خان رشتی به محمدرضا شاه معرفی شد و در ۴ دوره مجلس شورای ملی از سوی گیلان نماینده بود. او ۲ دوره سناتور انتخابی و ۴ دوره سناتور انتصابی بود و با دربار پهلوی دوم ارتباط بسیاری داشت و همچنین «مشاور دربار شاهنشاهی» نیز بود. به شدت اهل عیاشی بود و پایه ثابت بازی‌های شبانه محمدرضا پهلوی بود. او جانش را بر اثر کثرت استفاده از مواد مخدر در ۳۰ مهر ۱۳۵۷ از دست داد. (میثم عبداللهی و محمد عبداللهی، *آیت‌الله‌العظمی شهید حاج ملا محمد خماسی: جریان مشروطه‌خواهی گیلان و رهبران آن در نهضت مشروطه*، قم، صحیفه معرفت، ۱۳۹۳، ص ۲۷۰؛ کیهان، ش ۱۰۵۹۳، دوشنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۷، ص ۲؛ باقر عاقلی، همان، ج ۱، ص ۱۶۹؛ منوچهر نظری، همان، ص ۱۳۰.)

۲. ابوالقاسم امینی در سال ۱۲۸۵ در خانواده‌ای اشرافی، متمول و صاحب اعتبار متولد شد. پدرش میرزا محسن خان امین‌الدوله از رجال مشهور عصر قاجار و مادرش فخرالدوله دختر مظفرالدین‌شاه و از زنان شناخته‌شده قاجاری و پدربزرگش میرزا علی‌خان امین‌الدوله صدر اعظم دوره ناصرالدین‌شاه و برادرش دکتر علی امینی نخست‌وزیر دوره محمدرضا پهلوی بودند. ابوالقاسم امینی قبل از نمایندگی مجلس، به تجارت و روزنامه‌نگاری اشتغال داشت ولی از نفوذ خانواده امینی استفاده کرد و مورد قبول دربار و حزب دموکرات قرار گرفت و توسط آنها در دوره‌های ۱۴ تا ۱۶ به مجلس شورای ملی راه یافت. او بعد از اندکی با حمایت قوام از سران حزب دموکرات در تهران گردید و در حلقه اول این حزب جای گرفت. مصدق که با او نسبت فامیلی داشت او را مورد حمایت قرار داد و او را به استانداری اصفهان فرستاد و به این ترتیب امینی در دوره شانزدهم از نمایندگی مجلس استعفا داد. چندی بعد با فشار مصدق، حسین علاز وزارت دربار عزل و به جایش ابوالقاسم امینی به کفالت وزارت دربار گماشته شد و او، تنها رابط میان شاه و دولت بود. وی در کودتای ناموفق ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به اتهام طرفداری از شاه، دستگیر و از مسئولیت‌هایش خلع شد و برای تبرئه خودش، نامه سرگشاده‌ای نوشت و در آن به شاه توهین کرد و به این ترتیب آزاد شد. اما در روز ۲۸ مرداد که کودتا صورت گرفت، او به خاطر نامه‌ای که نوشته بود توسط کودتاگران بار دیگر دستگیر شد. او بعد از آزادی از سیاست‌کناره گرفت به ایتالیا رفت و تا پایان عمر در همانجا ماند. (اطلاعات، س ۲۷، ش ۸۰۷، شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۴ و ۱؛ و نیز ش ۸۱۶۷، دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲، ص ۸؛ محمد مصدق، *خاطرات و تألمات مصدق*، ایرج افشار (به کوشش)، تهران، علمی، ص ۲۶۷؛ سپهر ذبیح، *ایران در دوران مصدق: ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹ و ۱۶۳؛ ابراهیم صفایی، *آشتیاب بزرگ ملی شدن نفت*، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸ و ۲۷۵؛ یرواند ابراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتحایی و ولیلایی، تهران، نی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۸-۲۴۷، ۲۸۶-۲۸۵، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۳۵ و ۳۴۵؛ ابراهیم اصلاح عربانی (به کوشش)، همان، ج ۱، ص ۶۷۵-۶۷۴؛ باقر عاقلی، همان، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۵؛ منوچهر نظری، همان، ص ۱۵۲-۱۵۱.)

گیلان برای انتخابات کاندیدا شده بودند. این دو علاوه بر اینکه مورد حمایت دربار و خاندان‌های ثروتمند شمال قرار داشتند، از حمایت قوام السلطنه و حزب دموکرات نیز بهره‌مند شدند. در واقع جریان‌های مختلف بر سر این دو کاندیدا به اجماع رسیدند.

ریاست حزب دموکرات در گیلان بر عهده حسن ارسنجانی^۱ مدیر جنجالی روزنامه *داریا* بود. ارسنجانی به عنوان نماینده حزب دموکرات در ۵ شهریور ۱۳۲۵ به رشت آمده حزب دموکرات را در گیلان تأسیس کرد و ریاست آن را هم بر عهده گرفت. ارسنجانی خودش در این انتخابات از سوی لاهیجان کاندیدا شده بود.^۲

در رشت مبارزات انتخاباتی داغی برپا شد و برای اولین بار بود که بعد از سال‌ها مردم چنین در تکاپو بودند. جریان مخالف هم که رقابت جدی‌ای را در مقابل خود می‌دید به صورت جدی وارد گود شد. قوام السلطنه نخست‌وزیر از طریق حزب دموکرات و ادارات دولتی دخالت‌های زیادی در امر انتخابات کرد. این مسئله در رشت مخالفت‌های بسیاری را برانگیخت و گروه‌های مختلف به اعتراض پرداختند. مردم متدین به مخالفت با دخالت‌های آشکار ادارات دولتی پرداختند. حتی حزب توده انتخابات رشت را تحریم کرد و اعلام کرد که در انتخابات شرکت نمی‌کند. مقابله با رژیم به دانش‌آموزان نیز سرایت کرده بود. یکی از دانش‌آموزانی که در آن ایام در تظاهرات دانش‌آموزی در حمایت از شیخ باقر رسولی و شیخ باقر رسا حضور داشت چنین می‌گوید:

ما که دانش‌آموز بودیم از دبیرستان‌های مختلف به طرف میدان شهرداری به عنوان اعتراض به نحوه انتخابات این دوره حرکت کردیم. وقتی به میدان رسیدیم تقریباً تمام میدان و خیابان‌های اطراف مملو از جمعیت بود. در مدخل میدان، سرهنگ غفاری - که رئیس شهربانی رشت بود - مقابل صف دانش‌آموزان ایستاد و توصیه کرد متفرق شویم

۱. حسن ارسنجانی در سال ۱۳۰۰ در کرج به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۳ امتیاز روزنامه جنجالی *داریا* را گرفت و با مقالاتی که می‌نوشت جنجال زیادی برپا کرد. او در سال ۱۳۲۴ به قوام السلطنه نخست‌وزیر نزدیک شد و در تأسیس حزب دموکرات نقش مهمی ایفا کرد و ریاست شاخه جوانان حزب دموکرات را بر عهده گرفت. قوام که از سال‌ها پیش در لاهیجان زمین و متعلقات داشت، ارسنجانی را در انتخابات دوره پانزدهم مجلس از این شهر به مجلس فرستاد و با تقلب‌هایی که در انتخابات گیلان صورت گرفت موفق شد راهی مجلس شود ولی اعتبارنامه‌اش در مجلس رد شد. او روزنامه *داریا* را در تهران منتشر و به قوام در امور سیاسی کمک می‌کرد. در دو کابینه علی امینی و اسدالله علم به وزارت کشاورزی منصوب شد تا قانون اصلاحات ارضی را اجرایی کند. او در سال ۱۳۴۸ به طور ناگهانی درگذشت. (باقر عاقلی، همان، ج ۱، ص ۷۹-۷۶).

۲. نورالدین ارسنجانی، *دکتر ارسنجانی در بینه زمان*، تهران، قطره، ۱۳۷۹، ص ۴۸؛ بهروز طیرانی، *اسناد/حزب سیاسی/ایران (۱۳۳۰-۱۳۲۰)*، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۶۶؛ محمدحسین علیزاده و مجید علیپور، «بررسی دلایل رد اعتبارنامه دکتر حسن ارسنجانی از حوزه انتخابیه لاهیجان و ننگرود در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی»، *پيام بهارستان*، دوره ۲، س ۵، ش ۱۹، بهار ۱۳۹۲، ص ۳۴۷.



اما دانش‌آموزان که من هم جزو آنان بودم بدون توجه به هشدارهای او به سوی بازار حرکت کردند و در مسجد کاسه‌فروشان (مسجد جامع رشت) اجتماع کردند. در این جریان هیچ یک از دانش‌آموزان توده‌ای شرکت نداشت. در مسجد کاسه‌فروشان یکی از معلمان فاضل که عربی درس می‌داد به نام آقای تائب^۱ سخنرانی کرد.^۲

این بار «مسجد کاسه‌فروشان» که در آن زمان مسجد جامع رشت بود به کانون مبارزات تبدیل شده بود. امامت جماعت این مسجد با آیت‌الله سید مهدی رودباری^۳ بود و ایشان در این مسجد نماز جمعه اقامه می‌کرد. تمام علمای رشت نیز به حمایت از آیت‌الله رسولی تلاش کردند. مسجد کاسه‌فروشان محل تجمعات مردمی و نیز سخنرانی‌های علما و روشنگری‌هایشان شده بود. علما از فرصت پیش آمده در ماه محرم و صفر که مصادف با ماه‌های آذر و دی ۱۳۲۵ شده بود نهایت استفاده را کردند و در این مسجد

۱. سید محمد تائب در سال ۱۲۷۵ش در نجف اشرف در خانواده یک روحانی گیلانی متولد شد. وی در سال ۱۲۹۷ به همراه پدرش به ایران مهاجرت کرد و به شغل معلمی پرداخت و در مجلات اسلامی روز قلم می‌زد. وی از مریدان پرو و پاقصر آیت‌الله رسولی بود که از زمانی که آیت‌الله رسولی در مسجد بادی‌الله نماز می‌خواند به ایشان ارادت ویژه داشت. او از جوانان فعال و مذهبی رشت بود که در حرکت‌های انقلابی شرکت می‌کرد و به حمایت از علما می‌پرداخت. تائب در انتخابات پانزدهم مجلس شورای ملی نیز به حمایت از آیت‌الله رسولی تلاش‌های بسیاری کرد. وی مورد قبول و احترام دانش‌آموزان و فرهنگیان گیلان قرار داشت و زمانی که حجت‌الاسلام احسان بخش مدرسه دین و دانش را در رشت افتتاح کرد، مرحوم تائب مدیریت این مدرسه اسلامی را بر عهده گرفت. در دو دهه آخر عمرش، فعالیت‌های سیاسی کمتری از وی مشاهده شده است. او در ۲۹ اسفند ۱۳۶۳ در گذشت و در آستانه اشرفیه مدفون گردید. (صادق احسان‌بخش، همان، ص ۱۱۹؛ کیوان پندی، رشت در آینه تاریخ، رشت، کتیبه گیل، ۱۳۸۷، ص ۱۹۱؛ گفت‌وگوی نگارنده با آقای احمد سمیعی نوه آیت‌الله حاج ملا محمد خمایی، مندرج در سایت مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان.)

۲. «گفت‌وگو و خاطرات: فعالیت سیاسی دانشجویان در دهه ۱۳۲۰، مصاحبه با دکتر علی فروچی»، گفت‌وگو از مرتضی رسولی‌پور، تاریخ معاصر ایران، تابستان ۱۳۸۳، ش ۳۰، ص ۲۳۷.

۳. آیت‌الله سید مهدی رودباری فرزند سید موسی در اول رمضان المبارک ۱۳۰۷ق در روستای دوگاهه رودبار به دنیا آمد. در درس اساتیدی چون آیات سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی و میرزای نائینی استفاده کرد و به مقام اجتهاد نائل شد و در سال ۱۳۰۸ش به شهر رشت هجرت نمود. او در مسجد جامع کاسه‌فروشان رشت به اقامه نماز جماعت پرداخت و به امور عام‌المنفعه همت گماشت. جنب مسجد کاسه‌فروشان مدرسه‌ای مخروبه به نام مدرسه حاج علی‌اکبر قرار داشت و ایشان با کسب اجازه از مرجع تقلید وقت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، مدرسه مهدیه را در آنجا در سال ۱۳۲۲ش احداث کرده و خودش مدیریت آن را به عهده گرفت. این مدرسه دارای موفقیت‌های چشمگیری گردید و طلاب جوان بسیاری جذب این مدرسه شدند و در آن به تحصیل علوم دینی پرداختند چون آقایان خانقی، سید مجتبی رودباری، ظهیری، احسان‌بخش، حجتی شفتی، سید کاظم میرعبدالعظیمی، طاهر شرفی، شیخ محمود قاهری، سید داود مصطفوی و... ایشان در ۱۹ آذر ۱۳۲۷ (۲۸ صفر ۱۳۶۸ق) دارفانی را وداع نمود و در جنب مسجد کاسه‌فروشان در محوطه ایوان به خاک سپرده شد که امروزه به خاطر گسترش مسجد، در داخل مسجد قرار گرفته است. گفتنی است که او پسر عموی پدر آیت‌الله سید مجتبی رودباری مجتهد محبوب مردم رشت و امام جماعت فعلی مسجد صفی می‌باشد. (حسن شمس گیلانی، همان، ص ۱۲۰؛ پرونده آیت‌الله سید مهدی رودباری در آرشیو مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان؛ جعفر خمایی زاده، تاریخچه آموزش و پرورش گیلان از اواخر دوره قاجاریه تا امروز، تهران، سننا، ۱۳۸۴، ص ۷۸-۷۳؛ صادق احسان‌بخش، همان، ص ۳۱۳-۳۱۱.)

منبرهایی را تدارک دیدند که به افزایش سطح آگاهی مردم می‌افزود.^۱ ارسنجانی که حضور علما در مسجد کاسه‌فروشان و افشاگری‌هایشان را به ضرر خود می‌دید در ۲۲ دی ۱۳۲۵ در کلوب حزب دموکرات سخنرانی تندی انجام داد و به علما و روحانیت توهین کرد و آنها را تهدید نمود:

عده‌ای از ماجراجویان که [تا] چند ماه قبل، خود را در سوراخ موش پنهان کرده بودند، حالیه به لباس روحانیت درآمده و سنگ وطن پرستی را به سینه می‌زنند و شب‌ها در مسجد کاسه‌فروشان اظهار می‌دارند که انتخابات آزاد نیست و منحصر به حزب دموکرات ایران است ولی بیچاره‌ها غافل اند و نمی‌دانند که در موقع انتخابات، افراد حزبی ما مثل سیل خروشان از کوه سرازیر شده و تمام موانع را از بین خواهند برد...^۲ او پارا از این هم فراتر گذاشت و درباره علما گفت که «آنها زالوهایی هستند که خون ملت ایران را می‌مکند.»^۳

علما در مراسمی که ۲۴ دی در مسجد کاسه‌فروشان برگزار کردند پاسخ توهین‌های ارسنجانی را دادند اما ارسنجانی به دخالت‌هایش در انتخابات پایان نداد.^۴

مردم که دخالت آشکار نیروهای دولتی را در انتخابات می‌دیدند اعتراضات خود را ادامه دادند. این جریانات ادامه داشت تا اینکه ده‌ها نفر از علمای رشت چون آیت‌الله سید حسن بحر العلوم، آیت‌الله سید محمود ضیابری، آیت‌الله شیخ کاظم صادقی، آیت‌الله سید رضی رودباری و آیت‌الله سید حسین رودباری در طبقه آخر ساختمان پست و تلگراف متحصن شده و خواهان رفع تبعیض‌ها شدند. بازار رشت هم بسته شد و فضا ملتهب گردید. این فضا مدتی ادامه پیدا کرد ولی متحصنین نتوانستند در رسیدن به مطالبات‌شان موفق شوند. نیروهای دولتی و ثروتمندان که در دربار نفوذ زیادی داشتند از کاندیداهای خاندان‌های اکبر و امینی حمایت می‌کردند. آنها برای رسیدن به هدفشان از هر راهی استفاده می‌کردند. این مسئله باعث به وجود آمدن درگیری‌هایی در رشت شد.^۵

۱. بهروز طیرانی، همان، ج ۱، ص ۶۶۸.

۲. همان، ص ۶۶۷.

۳. همان، ص ۶۶۸.

۴. همان.

۵. صادق احسان‌بخش، همان، ص ۲۵۵؛ صادق احسان‌بخش، *خاطرات صادق*، رشت، صادقی، ۱۳۷۸، ص ۷۰. مرحوم احسان‌بخش که در آن روزها حضور داشت می‌گوید که: «دستگاه‌های دولتی می‌خواستند اکبری‌ها را به مجلس بفرستند. در طبقه آخر [ساختمان] پست و تلگراف ده‌ها عالم بزرگوار و مشهور متحصن شدند و روزها بازار رشت تعطیل بود [ولی] متحصنین نتوانستند کاری از پیش ببرند.» (صادق احسان‌بخش، *دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم*، همان، ص ۲۵۵).





زاهدی و ترات مغرور از سرکوبی قیام، به عیاشی می‌پرداختند و در این مدت بحران نیز دست از عیاشی نکشیدند: در این مدت، هرزگی و عیاشی زاهدی در خدمت کنسول انگلیس شب‌ها در باغ محتشم ادامه داشت و روزها با عده انبوهی سرباز مسلح به شهربانی و سربازخانه می‌رفت و با مشت و لگد و شلاق علمای جلیل‌القدر و آزادیخواه گیلان و سایر سران نهضت را که در سربازخانه به پیگیری گرفته بودند شخصاً مضروب می‌نمود

در روز انتخابات مردم با شور و شوق زیادی پای صندوق‌های رأی رفتند و به منتخبین خود رأی دادند ولی نگران بودند که نتیجه‌ای دیگر از صندوق بیرون آید. انتخابات برگزار شد و پس از شمارش آراء نام کسانی که از داخل صندوق درآمدند «حسن اکبر» و «ابوالقاسم امینی» بود. تلاش و فعالیت آیت‌الله رسولی، نیروهای متعهد و بازاریان رشت مثمر ثمر واقع نشد. گفتنی است که ارسنجان (از سران حزب دموکرات ایران) از سوی لاهیجان، ابوالمکارم معتمد دماوندی (از سران حزب دموکرات رشت) از سوی بندرانزلی و محمدعلی دادور (رئیس حزب دموکرات شعبه فومن) از سوی فومن راهی مجلس شدند. یعنی تمام نماینده‌های گیلان در این دوره به جز قائم‌مقام‌المک (نماینده طالش)، از مسئولین حزب دموکرات بودند! حسن شمس گیلانی که در آن زمان شاهد وقایع بود

چنین می‌نویسد:

چون دنیا همیشه مخالف متدینین و رجال علم است و دسایس خارجی نگذاشت که مولانا [آیت‌الله رسولی] اوکیل گردد.^۱

البته این مسئله مختص رشت نبود بلکه به رغم تلاش‌های مستمر آیت‌الله کاشانی برای انتخاب شدن کاندیداهای جریان اسلامی در سراسر کشور، هیچ نماینده‌ای از جریان اسلامی انتخاب نشد! بر اثر پافشاری فداییان اسلام و نظارت آنها بر صندوق‌ها و شمارش آرای مردم تهران، تنها از این شهر چند نفر معدود از این طیف انتخاب شدند. البته همین عده هم بسیار مؤثر بودند و مسائل مهمی را در این مجلس مطرح کردند. آیت‌الله رسولی بعد از این جریان بار دیگر به تهران بازگشت و به تدریس علوم دینی و ترویج معارف الهی مشغول شد.

مبارزات انتخاباتی در این دوره به مردم گیلان ثابت کرد که در این رژیم، چه در

۱. حسن شمس گیلانی، همان، ص ۱۲۸. همچنین در سخنرانی‌ای که در دفتر حزب ایران در رشت انجام شد یکی از سخنرانان در ۷ اردیبهشت ۱۳۲۶ چنین اظهار داشت: «از بیچارگی ملت ایران بوده که در دوره پانزدهم انتخابات هر چه مردم دکان‌ها را بسته که شاید بتوانند رهبر خود را به وکالت بگمارند مؤثر نیفتاد.» (بهر روز طیرانی، همان، ج ۱، ص ۲۵۲).

انتخابات شرکت کنند و چه شرکت نکنند نتیجه معلوم است؛ چون در دوره‌های قبل که مردم کمتر در انتخابات شرکت می‌کردند کاندیداهای خاندان‌های اکبر و امینی و سمیعی به مجلس می‌رفتند. در این مجلس هم که استقبال مردم بسیار زیاد بود باز همین‌ها به مجلس راه یافتند. جالب است که در دوره بعدی یعنی دوره ۱۶ مجلس هم که استقبال مردم به نحو چشمگیری کم شده بود باز همین دو نماینده به مجلس راه یافتند. این مسائل باعث بی‌رغبتی مردم به انتخابات مجلس شده بود و غیر از چند دوره در بقیه دوره‌ها حضور چشمگیری به وجود نیامد.

گفتنی است که دخالت‌های ارسنجان‌ی و حزب دموکرات گیلان در این انتخابات به قدری فضاحت‌آمیز بود که این حزب به کلی اقبال عمومی‌اش را از دست داد. به همین خاطر وقتی هیئت مدیره جدیدی برای حزب دموکرات تشکیل شد، آنها در اولین کنفرانس حزبی، عملکرد ارسنجان‌ی و تحمیل نمایندگان فرمایشی به مردم گیلان را محکوم کردند. آنها در ۷ بهمن ۱۳۲۶ بیانیه‌ای صادر کردند و هیئت مدیره سابق این حزب را به خیانت متهم کرده و درباره آنها نوشتند:

معدودی که به ناحق هیئت حاکمه حزب دموکرات را در اختیار داشتند، علی‌رغم تمایلات توده‌های وسیعی که در صفوف ما فشرده شده بود بعضی عناصر غیر ملی را به مردم تحمیل کرده و بالنتیجه موجبات انزجار و تنفر عمومی را فراهم ساختند.^۱

البته حزب دموکرات رسواتر از آن بود که با این ظاهر سازی‌ها بتواند اعتماد مردم را جلب کند.

اقلیت سالمی که موفق شدند به مجلس پانزدهم راه یابند برای اولین بار بحث ملی شدن صنعت نفت را مطرح کردند و روی آن بحث‌های بسیاری شد. این بحث‌ها به مجلس شانزدهم کشید و در این مجلس که کاندیداهای متعهد بیشتری انتخاب شده بودند، موفق گردیدند دکتر مصدق را نخست‌وزیر کرده و نفت را ملی کنند که از پیروزی‌های بزرگ ملت ایران به شمار می‌رفت.

البته حضور مراجع و علمای بزرگ شیعه در وسط این کارزار باعث شد تا لایه‌های مختلف مردم و حتی روشنفکران سالم به این مبارزه جذب شوند و به پیروی از روحانیون، خواستار حق ملی مردم شدند. علمای مختلفی در تهران حمایت خود را از آیت‌الله کاشانی، رهبری قیام اعلام کردند و همه را به جمع شدن زیر علم ایشان دعوت

۱. همان، ص ۶۶۹.



در نهایت با صلاحدید دو نماینده، انتخابات رشت در این دوره باطل اعلام شد و در تلگرافی که از وزارت داخله به حکومت رسید علت این امر «اختلاف مردم در انتخاب کاندیداها!» اعلام شد و نه تنها زاهدی برای جنایاتش در رشت، محاکمه نشد بلکه هرگز حرفی از دخالت‌های زاهدی در انتخابات به میان نیامد. اما این پیروزی بزرگ و شیرین با پایمردی مردم رشت حاصل شد که انتخابات، باطل اعلام شد و هیچ کدام از نمایندگان دربار، در این دوره از مجلس شورای ملی به عنوان وکیل رشت به مجلس نرفتند

کردند. روح‌الله حسینیان از تاریخ‌نویسان انقلاب اسلامی، نقش آیت‌الله رسولی و سایر علما را در نهضت ملی شدن نفت چنین تشریح می‌کند:

در حوزه سیاست، بخشی از روحانیت به رهبری آیت‌الله کاشانی یک نهضت ضد استعماری به پا کردند. حضور مراجعی مانند آیت‌الله صدر و خوانساری و عالمانی چون روحانی، محلاتی، چهارسوقی، رسولی، کلباسی، شاهرودی و... ملی شدن نفت را به یک خواست ملی و بسیج عمومی تبدیل کرد تا جایی که ملی‌گرایان نیز به این نهضت پیوستند و سرانجام، مجلس شورای ملی و

سنا، علی‌رغم موضع و خاستگاه خود، قانون ملی شدن صنعت نفت را تصویب کردند.^۱

آیت‌الله رسولی در پاسخ به استفتای مردم گیلان درباره لزوم حمایت از آیت‌الله کاشانی چنین پاسخ دادند:

لزوم استرداد حقوق مغضوبه از ستمکاران، ضروری و مجمع‌علیه جمیع دیانات و اقوام و ملل مختلفه می‌باشد... بنابراین پیروی و همکاری با حضرت آیت‌الله کاشانی - مدظله - و جبهه ملی - ادام‌الله بقائهم - و هر سازمانی که بر علیه ستمکاران تأسیس شده، لازم و متحتم است.^۲

انتخابات دوره هفدهم مجلس

آیت‌الله رسولی برای دوره هفدهم مجلس شورای ملی بار دیگر از سوی مردم گیلان کاندیدا شد. در این دوره اوج درگیری‌های سیاسی بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق از یک سو و دربار از سوی دیگر بود. در اواخر سال ۱۳۳۰ انتخابات مجلس برگزار شد. در

۱. روح‌الله حسینیان، همان، ص ۵۷۱.

۲. همان، ص ۱۲۷-۱۲۶؛ احمد رهدار، «روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت»، پانزده خرداد، دوره ۳، ص ۶، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۸، ص ۶۷.

این دوره آیت‌الله رسولی با یکی از جوانان متعهد رشت به نام محمدباقر محقق^۱ کاندیدای نیروهای مسلمان بودند. این انتخابات در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق برگزار شد. در همین موقع مردم فعالیت‌های زیادی را انجام دادند و حتی شعری سروده بودند که در مبارزات انتخاباتی آن را می‌خواندند: «نکن فضولی، و کیل صالح گیلان، محقق است و رسولی»^۲

ولی این انتخابات به سرانجامی نرسید. دکتر محمدباقر محقق درباره این انتخابات چنین می‌گوید:

نیمه شب فردایی که قرار بود انتخابات انجام شود تلگرافی آمد که انتخابات را متوقف کنید. آقای دکتر مصدق می‌خواست برای دفاع از لایحه نفت به دیوان داوری لاهه برود که اتفاقاً هم پیروز شد. آن زمان انتخابات بدین صورت نبود که در یک روز انجام شود بلکه در اوقات گوناگون انجام می‌شد. ایشان در زمان حضورشان در زاهدان که انتخابات را انجام می‌دادند آنجا شلوغ شد. آقای مصدق که وضع را چنین دید تصور کرد که در غیبت خودش، وضع بدتر خواهد شد لذا دستور داد در غیاب خودش انتخابات انجام نشود تا ایشان به کشور برگردد. آقای دکتر مصدق رفت و پیروزمندان بر گشت و وقتی مردم به او تلگراف زدند که انتخابات رشت انجام شود یا نه؟ ایشان در پاسخ گفتند هشتاد نفر و کیل انتخاب شده‌اند و همین تعداد بس است!^۳

به همین خاطر نه فقط رشت بلکه بسیاری از شهرهای دیگر هم در این دوره در مجلس

۱. دکتر محمدباقر محقق فرزند شیخ علی محقق در سال ۱۲۹۸ ش در رشت متولد شد. در حوزه رشت و سپس در قم و تهران به تحصیل علوم دینی پرداخت تا جایی که موفق شد از مراجعی چون آیت‌الله مرعشی نجفی و آیت‌الله سید محسن حکیم اجازه‌نامه اجتهاد دریافت کند. او در زمان حضور در قم در درس اخلاق امام خمینی شرکت می‌کرد. سپس به دانشگاه تهران رفت و موفق شد مدرک دکترای بگیرد و در سال ۱۳۳۰ به رشت بازگشت و همراه با آیت‌الله رسولی کاندیدای دوره هفدهم مجلس شورای ملی شد ولی این انتخابات انجام نشد. او در مجلات اسلامی آن زمان مانند مجله مسلمان و مجله بین‌اسلام قلم می‌زد و در گیلان اتحادیه مسلمین گیلان را پایه‌گذاری کرد که از انجمن‌های فعال و دینی رشت در دهه ۳۰ شمسی بود و نشریه محقق را منتشر می‌کرد. او بقیه عمرش را به تألیف تفسیر و علوم قرآنی پرداخت و دو کتاب *دائرةالقرآن* در فرهنگ قرآن در ۲۵ جلد و *تفسیر محقق* در ۲ جلد از تألیفات ماندگار اوست. وی بعد از پیروزی انقلاب مسئولیت‌هایی چون عضویت در ستاد انقلاب فرهنگی را بر عهده داشت ولی باز به فضای تألیف و تدریس بازگشت. او اکنون زنده است و در سنین کهنوت به فعالیت‌های علمی‌اش ادامه می‌دهد. «بازشناسی دانش‌های قرآنی در گفت‌وگو با محمدباقر محقق»، کیهان فرهنگی، س ۹، ش ۸۷، مرداد ۱۳۷۱، ص ۱۱-۵.

۲. گفت‌وگوی نگارنده با حجت‌الاسلام عبدالحسین منعم امام جماعت فعلی مسجد بادی‌الله رشت. ایشان قسمتی از شعر را به یاد نداشت.

۳. «بازشناسی دانش‌های قرآنی در گفت‌وگو با دکتر محمدباقر محقق»، همان، ص ۶.

رضاشاه در صدد برآمد تا با فرستادن نماینده، این بحران را به شکل آبرومندانه‌ای ختم کند. تیمورتاش وزیر دربار، محسن صدر (صدرالاشراف) رئیس دیوان عالی تمیز و حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) حکمران تهران را به رضاشاه پیشنهاد داد تا به عنوان نماینده شاه راهی رشت شوند. زمانی که تیمورتاش آن دو را نزد رضاشاه برد، دیکتاتور به آنها توصیه‌ای کرد که شنیدن آن توصیه از زبان یکی از همین دو نماینده بسیار خواندنی است. صدرالاشراف چنین می‌نویسد: همین که ما را نزد رضاشاه برد، شاه جملاتی مبهم گفت ولی مقصود او روشن بود و آن اینکه غائله انتخابات [را] باید به هر نوع است رفع کنید ولی نه به طور محاکمه؛ که مابین مردم و قوای دولتی و حیثیت قشونی را مراعات بکنید!

هیچ نماینده‌ای نداشتند. این مسئله از اشتباهات دکتر مصدق بود که از غرورش به قدرت و احساس بی‌نیازی نسبت به مجلس ناشی شده بود. مصدق همین مجلس را حدود یک سال بعد به دست خودش منحل کرد و چند روز بعد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط آمریکا و انگلیس انجام شد و همه نمایندگان مجلس به دست کودتاگران دستگیر شده و به زندان افتادند.

از یک سال پیش از کودتا، اختلافاتی بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق رخ داد. دکتر مصدق که با حمایت آیت‌الله کاشانی و نیروهای مذهبی به نخست‌وزیری رسیده بود حاضر به اجرای وعده‌هایی که داده بود نمی‌شد. به عنوان مثال مشروبات الکلی در کشور به صورت عمومی وجود داشت و خرید و فروش و نوشیدن آن کاملاً طبیعی

بود. آیت‌الله کاشانی در صدد تصویب قانون منع استعمال مسکرات بود ولی دکتر مصدق با این توجیه که هر ساله از فروش مشروبات مقدار زیادی عایدات به دولت می‌رسد، از تصویب این قانون طفره می‌رفت! این مسئله تا مدتی محل نزاع شدیدی بود. پیرامون همین مسئله نامه‌ای با امضای علمای تهران به مجلس فرستاده شد و در روز ۱۲ بهمن ۱۳۳۱ در مجلس قرائت شد که امضای آیت‌الله رسولی، آیت‌الله سید مرتضی لنگرودی و آیت‌الله شیخ جواد فومنی از علمای مبرز تهران پای این نامه دیده می‌شد:

خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است که راجع به منع مسکرات قانونی در دوره ۱۶ از مجلس گذشت که دولت مکلف است لایحه مربوط به این موضوع را در ظرف یک ماه تقدیم نماید و لایحه مزبور به مجلس سنا هم رفت ولی نتیجه معلوم نگردید. با توجه به اینکه استعمال مسکرات از عوامل مهم مفسد اخلاقی و اجتماعی است و در

عرض سال هزاران جنایت در اثر آن واقع می‌شود آیا سزاوار است که برای تأمین مختصر عایداتی که از این ممر ناشایسته به دست می‌آید به شرف و حیثیت یک کشور اسلامی و ملت مسلمان لطمه زد و بی‌اعتنا بود و تردیدی نیست که مخارج دولت‌ها را ملت تأمین می‌کنند ولی این عواید نباید از طریق نامشروع و منافی شرف ملت جمع‌آوری شود. عموم متدینین مخصوصاً جامعه روحانیون انتظار دارند برای رعایت شئون یک ملت اسلامی که بر طبق قانون اساسی خود را مسلمان در عالم اعلام کرده است نمایندگان محترم توجهی خاص فرموده که هر چه زودتر لایحه جلوگیری از استعمال و تهیه و فروش مسکرات به تصویب برسد.^۱

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از زمانی که آیت‌الله کاشانی وارد فضای سیاسی کشور شده بود و رهبری سیاسی را در ایران بر عهده گرفته بود نقطه عطفی در مبارزات به وجود آمد. آیت‌الله رسولی که سابقه رفاقت چندین ساله - از زمان ورود به تهران - با آیت‌الله کاشانی داشت و به طور کامل با آراء و افکار آیت‌الله کاشانی آشنایی داشت به حمایت از ایشان پرداخت. وی چه در قالب «هیئت علمیه تهران» و چه به صورت شخصی از آیت‌الله کاشانی حمایت می‌کرد. زمانی هم که دکتر مصدق به حمایت آیت‌الله کاشانی پشت گرم بود و بحث ملی شدن صنعت نفت را پیگیری می‌کرد از بزرگترین علمایی که به حمایت از آنها برخاست آیت‌الله رسولی بود.^۲ از قبل همین حمایت‌ها بود که نفت ملی شد و یکی از مبارزات اسلامی مردم ایران به ثمر نشست. اما کمی بعد مصدق به قرارهایش پای بند نماند و دیکتاتوری‌ای همانند دیکتاتوری شاه برای خودش ایجاد کرد که اینها باعث جدایی آیت‌الله کاشانی و سایر علما از جبهه ملی شد.

سال‌ها بود که به صورت هفتگی در منزل آیت‌الله کاشانی جلسه روضه برگزار می‌شد. این جلسه محل تبادل اطلاعات و مشورت با علما و بزرگان و هم محل دیدار با بزرگان بود. شب ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ در خانه آیت‌الله کاشانی جلسه روضه برقرار بود. کسی بالای منبر رفته بود و درباره مسائل دینی و سیاسی صحبت می‌کرد و آیت‌الله کاشانی

۱. نامه آقایان علما به مجلس شورای ملی که در جلسه یکشنبه ۱۲ بهمن به وسیله آقای جلالی در مجلس شورای ملی قرائت شده، مجموعه حکمت، ش ۲۱، بهمن ۱۳۳۱، ص ۶؛ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۷، جلسه ۶۶، یکشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۳۱.

۲. صادق تهرانی، «از نهضت ملی شدن نفت تا کودتا»، مطالعات تاریخی، تابستان ۱۳۸۴، ش ۸، ص ۳۰.





آیت‌الله رسولی مدت‌ها زیر فشار و شکنجه مزدوران رضاخان قرار داشت. بعد از گذشت مدتی، تبعید به پایان رسید ولی فشار و اختناق برای حضور ایشان به حدی بود که نتوانست در رشت بماند. ایشان به تهران رفت و این شهر را برای ادامه حیات برگزید. به محض ورودش به تهران مورد توجه بزرگترین فقهای پایتخت قرار گرفت. او شروع به تدریس سطوح بالای دروس حوزوی در حوزه علمیه تهران کرد و در مسجد امامزاده زید(س) واقع در بازار کفشان به اقامه نماز جماعت پرداخت

هم نشسته بود. در همین موقع آیت‌الله رسولی وارد شد. آیت‌الله کاشانی که دوست قدیمی‌اش را می‌دید او را در کنار خود نشاند و با هم مشغول صحبت شدند. صحبت‌هایی را که آیت‌الله کاشانی با سایرین، حتی دوستان و مریدانش نمی‌توانست مطرح کند با آیت‌الله رسولی مطرح می‌کرد. درباره محتوای صحبت‌شان، یکی از مخبرین دستگاه اطلاعاتی رژیم شاه چنین نوشتند:

کاشانی با شیخ باقر رسولی که گویا کاندیدای نمایندگی از رشت بوده به طور خصوصی مشغول صحبت بودند. کاشانی به شیخ باقر می‌گفت: روزی که آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر شد گفت: «برنامه من فقط نفت است.» ولی فعلاً در تمام شئون کشور به زور سرنیزه دخالت می‌کند و هر روز بلوایی برای مشغول نمودن مردم ایجاد می‌کند و نمی‌دانم چرا کنار نمی‌رود...^۱

دو ماه از این دیدار آیت‌الله رسولی و آیت‌الله کاشانی نگذشته بود که فضل‌الله زاهدی از طرف امریکا مأموریت یافت تا کودتایی را علیه دولت مصدق انجام دهد. زاهدی کودتای ۲۸ مرداد را ترتیب داد و با حمایت امریکا، تاج شاهی را به محمدرضا بازگرداند و خودش نخست‌وزیر شد.

در دوران کودتا، فعالیت‌های سیاسی به شدت سرکوب شده و دیکتاتور دوباره با شدت فضا را در مشت خود داشت. در این میان، آیت‌الله رسولی به بهانه‌های مختلف به فعالیت می‌پرداخت و نام هیئت علمیه را زنده می‌کرد. وقتی آیت‌الله صدر از مراجع تقلید ساکن قم مرحوم شد آیت‌الله رسولی با دادن پیامی، اعلام کرد که «۸ دی ماه از ساعت ۹ تا ۱۲ مجلس ترحیمی از طرف جامعه علمیه، در مسجد ارک منعقد می‌باشد.»^۲ بعد از کودتا، زاهدی که نخست‌وزیر شده بود در صدد برآمد از آیت‌الله رسولی انتقام

۱. روحانی مبارز آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۴۱.

۲. اطلاعات، س ۲۸، ش ۸۶۶۹، یکشنبه ۶ دی ۱۳۳۲، ص ۲.



بگیرد و مشکلاتی را برای آیت‌الله رسولی و نزدیکانش به وجود آورد. دکتر ابوالقاسم رسولی^۱ برادر آیت‌الله رسولی و از پزشکان زبده و خیر پایتخت بود که در میان مردم مستضعف شهرت زیادی داشت. در خیابان امیریه تهران مطب داشت و به خدمت به محروم‌ترین قشرهای جامعه می‌پرداخت. دکتر عباس منظرپور که سال‌ها در مطب دکتر رسولی و در کنارش به طبابت پرداخت در باره وی چنین گفته است:

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و نخست‌وزیری زاهدی، مأموران فرمانداری نظامی به همان در مانگه خیابان امیریه ریختند. لابد زاهدی مشکلاتی که آیت‌الله رسولی برایش ایجاد کرده بود فراموش نکرده بود. معلوم است هیچ سندی در آن در مانگه نیافتند چون چنین چیزی وجود نداشت؛ ولی در روزنامه‌های آن زمان نوشتند که در آنجا یک فرستنده و کتاب روس پیدا کرده‌اند! بعد دکتر فرستنده را به من نشان داد، یک نوع پنکه‌ای بود خیلی بزرگ که برای آنکه باد آن بیماران را ناراحت نکند فقط به سمت طاق اطاق باد می‌زد و در حقیقت غیر مستقیم حاضران را خنک می‌کرد. کتاب روس هم، فرهنگ لغات معروف فرانسه به نام لاروس بود!^۲

رحلت

آیت‌الله رسولی بعد از یک عمر تلاش مجاهدانه و مستمر در روز ۴ بهمن ۱۳۳۲ رحلت کرد.^۳ در اثر این واقعه بازار تهران به طور کامل بسته شد و پیکر آیت‌الله رسولی از بازار

۱. دکتر ابوالقاسم رسولی برادر آیت‌الله رسولی و فارغ‌التحصیل اولین دوره مدرسه طب در ایران بود. وقتی پزشک معروف فرانسوی پرفسور «بالتازار» برای تأسیس انستیتو پاستور به ایران آمد کسی که معاون و همراه با او بود دکتر رسولی در زمان دانشجویی بود. درباره دکتر رسولی گفته‌اند که تمام وجودش وقف به خدمت به مردم بود. او بناپی را به وزارت فرهنگ اهدا کرده بود که به عنوان مدرسه ابتدایی مورد استفاده قرار گرفته و دانش‌آموزان بی‌بضاعت در آن درس می‌خواندند. اکثر بیماران افراد بی‌بضاعت بودند و خودش زمانی که بیماران را ویزیت می‌کرد، از آنها هیچ پولی نمی‌گرفت بلکه در مطبش کشویی وجود داشت که هر کس هر قدر می‌خواست در آن چیزی می‌گذاشت. خانواده‌های بسیاری را می‌شناخت و به افراد بی‌بضاعت، از داروخانه‌اش نیز رایگان دارو می‌داد. به اقوام بی‌بضاعت خود نیز رسیدگی می‌کرد. وی زمانی که برای رفع مشکل اداری‌ای که برای داروخانه‌اش به وجود آورده بودند به وزارت بهداشت رفت، مورد بی‌حرمتی یکی از کارمندان قرار گرفته، همان جا سکنه کرد و در گذشت. (عباس منظرپور، همان، ص ۱۴۵-۱۴۳).

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. اطلاعات، س ۲۸، ش ۸۲۹۳، یکشنبه ۴ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.



تهران روی دوش مردم عزادار تا بقعه «سرقبر آقا»^۱ تشییع شد. جمعیت بسیاری جمع شدند و یکی از علمای تهران طی سخنانی گفت:

ای مردم، این جنازه که در دست شماسست روزگاری سر لشکر زاهدی نخست‌وزیر، در زمان استانداری‌اش در گیلان، ریش این عالم را تراشید و او را به زندان محکوم و تبعید محکوم نمود.^۲

رحلت آیت‌الله رسولی مصیبتی بزرگ برای پایتخت بود و بسیاری از نقاط تهران برای ایشان مجلس ختم برگزار کردند و پیام‌های تسلیت زیادی رد و بدل شد. نزدیکان ایشان در روز ۵۵ آبان در مسجد ارک تهران اعلام مراسم عزاداری کردند. علما و مردم و بازاریان و اصناف هر کدام جداگانه برای ایشان مجلس ختم می‌گرفتند و این گونه تعلق خاطرشان را به او اعلام می‌کردند. آیت‌الله شیخ جواد فومنی حائری و حاج محمد تقی دیبایی مراسمی در مسجد نو خیابان خراسان تهران، گیلانیان مقیم تهران در مسجد جمعه،^۳ آیت‌الله علی رضوی قمی و آیت‌الله سید رضا نجان‌ی و هیئت علمیه تهران در مسجد ارک،^۴ عده‌ای از علما چون آیات سید مهدی جمارانی، سید علی فیروزآبادی، سید مهدی فیروزآبادی، ابوالقاسم امامی شمیرانی، ابوالقاسم ذاکری شمیرانی، محمدمامیر معتضدی و سید محمد جواد نقوی در مسجد جامع امامزاده صالح (ع) تجریش،^۵ حاج حسن اتفاق در مسجد اتفاق در خیابان خیام، صنف کاغذفروشان و نوشت‌افزارفروشان در مسجد ارک،^۶ صنف بنکداران قماش^۷ در مسجد امامزاده زید (ع)^۸ و... برای ایشان مجلس عزای برقرار کردند.

۱. بقعه «سرقبر آقا» مدفن سید ابوالقاسم، امام جمعه تهران در اوایل قاجار است. تاریخ احداث این ساختمان مصادف با وفات امام جمعه بوده است و قبرستان معتبری در اطراف بقعه وجود دارد که شخصیت‌های زیادی در آنجا مدفون شده‌اند. مرحوم سید ابوالقاسم امام جمعه در سال ۱۲۱۵ ق در اصفهان متولد شد. عمویش، بزرگ این خاندان بود که به امر فتح‌علی شاه به طهران آمده و امام جمعه پایتخت گردید. بعد از فوت عمویش در ۱۲۶۳ ق، سید ابوالقاسم امامت جمعه تهران را بر عهده گرفت و تا سال ۱۲۷۱ ق که در سن ۵۶ سالگی از دنیا رفت دارای این منصب بود. او را بعد از فوتش در مقبره‌ای که بعدها «سرقبر آقا» شهرت یافت دفن کردند. از او کتابی با عنوان *البلدان مفتوحه عنوه* بر جای مانده است. بعد از او پسرش سید زین‌العابدین امامت جمعه تهران را بر عهده گرفت و عنوان امام جمعه بودن در این خاندان تا اواخر دوره پهلوی وجود داشت. (محمد شریف رازی، *اختران فروزان ری و طهران*، قم، مکتبه الزهراء، ص ۴۱۹-۴۱۷).

۲. صادق احسان‌بخش، همان، ص ۲۵۶.

۳. *اطلاعات*، س ۲۸، ش ۸۲۹۴، دوشنبه ۵ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.

۴. همان، ش ۸۲۹۵، سه شنبه ۶ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.

۵. همان، ش ۸۲۹۷، پنجشنبه ۸ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۲.

۶. همان، ش ۸۲۹۶، چهارشنبه ۷ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.

۷. عمده‌فروشان پارچه.

۸. *اطلاعات*، س ۲۸، ش ۸۲۹۳، یکشنبه ۴ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.

آیت الله رسولی در پاسخ به استفتای مردم گیلان درباره لزوم حمایت از آیت الله کاشانی چنین پاسخ دادند: لزوم استرداد حقوق مغضوبه از ستمکاران، ضروری و مجمع علیه جمیع دیانات و اقوام و ملل مختلفه می باشد... بنابراین پیروی و همکاری با حضرت آیت الله کاشانی - مدظله - و جبهه ملی - ادام الله بقائهم - و هر سازمانی که بر علیه ستمکاران تأسیس شده، لازم و متحتم است

آیت الله کاشانی رهبر مبارزات که در دوره خفقان و زیر فشار رژیم روزگار می گذراند از این واقعه بسیار متأثر شده و و آن را یک ضایعه بزرگ اسلامی دانست. چنین پیامی صادر کرد:

بدین وسیله ضایعه بزرگ اسلامی و اسفانگیز، در گذشت ناگهانی مرحوم حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمدباقر رسولی را به خانواده آن مرحوم و گیلانیان، خصوصاً جناب آقای دکتر ابوالقاسم رسولی و آقای موسی رسولی تسلیت عرض می نمایم.

سید ابوالقاسم کاشانی^۱
عده‌ای از گیلانیان مقیم تهران نیز چنین پیامی منتشر کردند:

با قلبی داغدار و خاطری افسرده، درگذشت آیت الله العظمی حاج شیخ محمدباقر رسولی را که از مفاخر دینی و علمی عالم تشیع بودند به بازماندگان و دوستان آن مرحوم تسلیت عرض نموده...^۲
روزنامه/اطلاعات جدا از پیام‌هایی که در رحلت ایشان منتشر کرده بود خودش نیز «این ضایعه را به عموم بازماندگان فقید تسلیت» داد.^۳
مردم نتوانستند شرح مبارزات ایشان را منتشر کنند چون فضل الله زاهدی که قبلاً در مسئولیت استانداری گیلان با آیت الله رسولی جنگیده بود، الان نخست‌وزیر دولت کودتا شده بود. به خاطر حساسیت زاهدی بر آیت الله رسولی، کسی موفق نشد شرح مبارزات وی را برای مردم باز گو کند.
پیکر آیت الله رسولی را به قم منتقل کردند و در مسجدی که در جوار حرم حضرت معصومه (س) تازه بنا کرده بودند در قسمت قبله حرم شریف دفن کردند.^۴
حجت الاسلام احمدزاده درباره محل دفن پیکر آیت الله رسولی چنین می گوید:

۱. همان، ش ۸۲۹۴، دوشنبه ۵ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.
۲. همان.
۳. همان، ش ۸۲۹۳، یکشنبه ۴ بهمن ۱۳۳۲، ص ۱۰.
۴. صادق احسان بخش، همان، ص ۲۵۶.





زمانی که من در قم تحصیل می‌کردم قبر آیت‌الله رسولی مشخص بود و عکس ایشان هم بالای قبرش نصب بود. در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه (س)، کنار ایوان آینه، مسجد آینه قرار دارد. وقتی وارد این مسجد می‌شوید و از کفش‌داری عبور می‌کنید، کنار ستون اول این مسجد، قبر آیت‌الله رسولی قرار دارد. الان آن قسمت محل رفت و آمد خانم‌هاست و نمی‌دانم که آثاری از قبر هست یا نه؟^۱

۱. گفت‌وگوی نگارنده با حجت‌الاسلام والمسلمین احمدعلی احمدزاده.